گفتگویی آرام

با

دوست شيعه‌ام

**تألیف:**

**عمر شمری**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | گفتگویی آرام با دوست شیعه‌ام |
| **تألیف:** | عمر شمری |
| **موضوع:** | عقاید کلام – پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc434850061)

[تقديم باد 1](#_Toc434850062)

[گفتگویی آرام بایک دوست شیعه مذهب 3](#_Toc434850063)

[عائشه**ل**مسلمان است یا کافر؟ 9](#_Toc434850064)

[یک نسل نمونه و سمبلیک اما کافر.. و مرتد..! 17](#_Toc434850065)

[چه کسانی سرزمین‌ها را گشودند و مردم را از بردگی رها کردند؟ 25](#_Toc434850066)

[جایگاه پیامبر **ص** و ائمّه اطهار 29](#_Toc434850067)

[امامت را در کجای قرآن می‏یابیم؟ 35](#_Toc434850068)

[شجاعت علیس کجا و شکستن دنده‏ی فاطمه کجا...! 39](#_Toc434850069)

[عمرس دشمن علیس و شوهر دختر اوست!! 42](#_Toc434850070)

[نامگذاری فرزندان به اسم دشمنان!! 45](#_Toc434850071)

[خداوند**أ** راضی است، و شیعه نفرین می‏کند؟ 53](#_Toc434850072)

[افراط در محبت و افراط در بُغض و کینه‏ورزی 59](#_Toc434850073)

[پیروی کورکورانه از علمای دین 63](#_Toc434850074)

[یک دعوت مخلصانه برای نزدیک‏سازی شیعه وسنی 67](#_Toc434850075)

[پایان 79](#_Toc434850076)

تقديم باد

به برادر محبوبم سید (ابوفرح)، که دارای صفاتی همچون شهامت، مردانگی، اخلاق پسندیده و زبردستی می‌باشد.

و به برادر بزرگوارم استاد ولید (ابوحلمی) که سمبل سرآغازهای بلند و بخشش مستمر در جهان آزادی و دفاع از آن است.

و تقدیم به برادر عزیزم استاد ولید (ابوحلمی)، رمز اصول عالی و بخشش و عطای مداوم در جهان آزادی و دفاع از آزادگی است.

و به برادر ارجمندم سید: سمیر (ابوالعبد) که نشان صدق و وفاداری در جهان مردانگی و دنیای اموال و کار و تلاش است.

و تقدیم به خواهر عزیزم؛ مریم (ام فیصل) که دارای چشمه­ی روشن و بخشش ثمربخش و اندیشه­ی روشن در میدآن‌های قضاوت و وکیل ­مدافعی است.

و تقدیم به خواهر بزرگوار غاده (ام مشهور) ستاره­ی شب و نسیم صبح و عنوان پاکی و شرافت و عفاف است..

این کتاب را به همه­ی آن ستارگان درخشان تقدیم می­نمایم.

عمر شمری

گفتگویی آرام بایک دوست شیعه مذهب

زندگی انسان در این دنیا هر قدر که طولانی و گسترده باشد؛ باز هم کوتاه و محدود است، چرا که همه‌ی تجارب و خوبی‏های کسب‏ شده با مرگ به خط پایان می‏رسد، مرگی که برای همه قطعی و حتمی است و خدای متعال آن‌ را برای هر موجود زنده­ای نوشته است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ٣٠﴾ [الزمر: 30].

«(ای محمّد! مرگ از مسائلی است که همه انسان‌ها در آن یکسانند، و شتری است که بر در خانه همه کس‌ می‌خوابد. لذا) تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند.»

آن‌گاه مسیر و فرجام هر انساینی یا به سوی بهشت است و یا بسوی دوزخ- پناه برخداوند- اگر قرار بود این جهان برای کسی جاودان و ماندگار باشد؛ برای برترین بشر ج جاویدان می‏بود، که پروردگار او را در بین انتخاب دنیا با گنجینه و سرمایه‌های آن، یا پیوستن به‌ رفیق اعلی و بازگشت بسوی خدا مخیّر کرد، ایشانص فرمود: «بل الرفيق الأعلی.. بل الرفيق الأعلی» بلکه رفیق اعلی؛ یعنی رفیقی را که‌ از همه چیز بالاتر است برمی‏گزینم.

همان‏گونه که همه می‏دانند زندگی دارای راه­های متعدد و فریبنده­های فراوان است، ولی انسان خردمند و هوشیار راهی را ‏ برمی‏گزیند که به فرجام نیک و بهشت جاوید ختم‏ گردد؛ اگرچه سخت و دشوار باشد، و راه و مسیر منتهی شده به دوزخ را ترک کرده و رهگذر آن نمی‏‏گردد هرچند هموار و بدون مشکل باشد[[1]](#footnote-1).

بنابراین هدر دادن شب و روزهای عمر گران‏مایه در چیزی که نفع دینی و دنیوی در پی نداشته باشد جز حماقت و دیوانگی نیست، بلکه احمق­ترین انسان کسی است که بخش عمده عمرش را سپری کند بدون این‏که کمترین تأمل و تفکّری در مورد راه و روش زندگی درست داشته باشد، و بدون این‏که از خود سؤال کند آیا دین و مذهب و مسیری که من می­پیمایم مورد تأیید و قبول پروردگار است یا خیر، و آیا اعتقادات من حق است یا باطل؛ و بدون هیچ‏کدام از این‏ها؛ معتقد باشد که خود بر راه حق و درست قرار دارد و دیگران را بر راه باطل و گمراهی ببیند.

بنابراین بر خویشتن واجب و ضروری می‏دانم که در راه دست‏یابی به حق و حقیقتی که مورد تأیید و رضایت پروردگار متعال است تحقیق و پژوهش نمایم و سؤال و کنکاش کنم، آنگاه از خطر در امان هستم و در نیکی نجات­بخش قرار می­گیرم.

 نوشته‏ای که پیش روی خواننده قرار دارد گفتگویی فکری و مناظره­‏ای عقلی و منطقی است که به صورت سؤال‌های عقلی و استدلال منطقی؛ طرح شده و بنده قبل از هر چیز به منظور رضای پروردگار، سپس بهره‏وری و استفاده برادران مسلمانم، اعم از شیعه و سنی آن را تدوین و تألیف کرده‏ام. این گفتگو و دعوت صادقآن‌های است برای هر خواهر و برادر شیعه مذهبی دور از گفتار و کردار علمای شیعه امامیه، و نیز بدون در نظر گرفتن حوادث تلخ و فجایع تاریخ گذشته­ی اسلام؛ در جستجوی حق و حقیقت است و تابع هدایت و راه صحیح است و از آن پیروی می‏نماید.

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١٣٤﴾ [البقرة: 134].

«(به هر حال، جنگ و جدل درباره آنان چرا؟!) ایشان قومی بودند که مردند و سر خود گرفتند. آنچه به چنگ آوردند متعلّق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ آورده‌اید، از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود.»

‏ ‏مشکل اصلی همه­ی انسان‌ها در هر زمان و مکانی، در تمام دنیا ناشی از پذیرفن دین به صورت ارثی و تقلیدی از آباء و اجداد، و بدون تحقیق و بررسی است. بارها شنیده­ام که مسلمانان، هندوها را مورد انتقاد شدید قرار داده‌اند که گاو و سنگ و درخت و غیره می­پرستند، که چطور آن‌ها که تعدادشان به صدها ملیون می‌رسد تسلیم این خرافات شده­اند، در حالی که در میانشان افراد دکتر، مهندس، وکیل، دانشمند و استاد دانشگاه وجود دارد، چطور این همه مردم عقل و دل و شعور خود را تسلیم مشتی کاهن و شعبده باز (هندویی) کرده­ و تسلیم ایشان شده‏اند؟

در واقع آن مسلمان اگر عین همان سؤال را از خود بپرسد، عین همان جواب قبلی را به دست می­آورد. چون چگونه انسان مؤمن هوشیار و خردمند عقل و دل خود را تسلیم رهبران و پیشوایانی می­کند که دین‌شان مطابق امیال و معتقدات و تصورات خودشان ساخته­اند؟ چون همانگونه که پیروان آیین (هندو) کیش و دین خود را درست و صحیح قلمداد می‏کنند، پیروان این رهبران هم بدون تحقیق و پژوهش همه چیز را درست می‌پندارند.

تربیت و پرورش خانواده در شکل­گیری عقل، اندیشه، تصورات و جهان‏بینی ما پیرامون جهان‌هستی، زندگی، انسان، دین و عقیده نقش اساسی را ایفا می‌کند.

 استاد (محمدسالم خضر) صاحب کتاب (ثم ابصرت الحقیقه) درست می‌فرماید: «در واقع دین و مذهب بسیاری از مسلمانان امروز همانند وسایل و اثاثیه منزل و اموال و زمین موروثی است و از پدران و اجداد به ارث برده‏اند، و بر همان راه آنان می‌روند، چون در زندگی برای «دین و اعتقادات دینی» خود به اندازه ارزش­ پول و ثروت و بهره­های ناچیز دنیوی ارزش و اهمیّت قائل نشده‏اند.

امت‏های گذشته پیامبران خدا را تکذیب­ می‏کردند، و به جای این‏که از حق و حقیقتی که آن‌ها از جانب خدا آورده بودند استقبال کنند و پذیرای آن باشند؛ به مقابله و دشمنی با آن‌ها پرداختند، همانگونه که خداوند متعال می‏فرماید:

﴿۞قَٰلَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكُم بِأَهۡدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمۡ عَلَيۡهِ ءَابَآءَكُمۡۖ ٢٤﴾ [الزخرف:24].

«(پیغمبرشان بدی‌شان) می‌گفت: آیا اگر من آئینی را هم برای شما آورده باشم که از آئینی هدایت‌ بخش‌تر باشد که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌اید (باز هم از گذشتگان خود پیروی می‌کنید و بر بت‌پرستی‌خویش می‌روید و دست به دامان تقلید می‌شوید؟)».

جواب طرفداران باطل و آن جاهلان به حق و حقیقت این بود:

﴿قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ٢٤﴾.

 «می‌گفتند: (آری! چنین است و) اصلاً ما به چیزی که (با خود آورده‌اید و) بدان مأمور و مبعوث شده‌اید، باور نداریم.»

این حوادث تعصب و تقلید تکرار می­شود، اما این بار درگیری و ستیز میان پیامبران خدا و کافران بت پرست نیست، بلکه این بار جنگ میان کلمه­ی حق و کسانی است که دین را از پدران و نیاکان به ارث برده‏اند پدران خویش را بر آن دین یافتند، و برای آن تعصّب می‏ورزند، از این روی حق را ردّ می­کنند و به باطل گرویدند[[2]](#footnote-2). ‏

عموم اهل سنّت و جماعت، و عموم تشیّع امامیه (و غیره) مذهب خود را از آباء و اجداد به ارث برده­اند، نه اینکه در نتیجه­ی کسب علم و فهم درست و تحقیق بدان گرویده ‏باشند، پس منطق تعصب کورکورانه برای مذهب خودنمایی کرده و آشکار می‏شود و منطق عقل و خرد و گذشت و بردباری ناپدید می­گردد.

نوبت تأثیر و نقش جامعه و محیط زندگی انسان است که فوق العاده در معنویت و تصوّرات انسان تأثیرگذار است، و قرآن به این حقیقت اشاره کرده آنجا که می‏فرماید:

﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا٢٦ إِنَّكَ إِن تَذَرۡهُمۡ يُضِلُّواْ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓاْ إِلَّا فَاجِرٗا كَفَّارٗا٢٧﴾ [نوح: 26-27].

«نوح (به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار که اگر ایشان را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافرِ سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند».

آری، محیط اجتماعی و خانواده به ویژه در آغاز زندگی و دوران کودکی نقش بسزایی در شکل‏گیری عقل و اندیشه انسان ایفا می‏کند، و انسان مسلمان و کافر، شیعه و سنی، عرب و غیرعرب، سفید و سیاه، و ساکنان مشرق و مغرب از آن تأثیرپذیری خارج و مستثنی نیستند.

 ولی همیشه در میان بسیاری از مذاهب و ادیان افرادی هستند که خود را از قید و بند اسارت و جاذبه‏ی محیط و خانواده آزاد کرده و در در پی یافتن حق و حقیقت در هر جا که گمان کنند حق یافت می‏شود، در طلب آن جستجو می‏کنند، و هرگاه آن را یافتند از آن استقبال می‏کنند، و محکم و قاطعانه آن را با آغوش باز می‏پذیرند و در مورد آن سستی و سهل انگاری به خرج نمی‏دهند، زیرا چنین کسانی آگاهانه و از طریق بحث و تحقیق به آن حق نایل آمده‏اند و آسان آن را رها نمی‏کنند.

با چشم و گوش خودم دیده‏ام وشنیده‏ام ده‏ها نفر از اروپائیان و امریکایی‏هایی که خود را از قید و بند سنگین زندگی و محیط اجتماعی جذّاب و افسونگر رهانیده‏ بودند، از طریق پژوهش و تحقیق و گفتگو به اسلام گرویده‏اند و بعد از تحقیق زیاد با منّت و لطف الهی هدایت یافته‏اند.

چرا مسلمانان شیعه و سنی مانند افراد اروپایی و امریکایی در پی حق و راستی و هدایت ربّانی تحقیق نمی‌کنند؟ واقع این مسئله نیاز به اراده‌ی مؤثر و تصمیم قاطع و عقل گشوده دارد.

و از خدا متعال مسألت دارم که این کتاب را چراغ فروزان بر فرار راه هر خواهر و برادر شیعی حق‏طلب قرار دهد که به دور از تأثیر عوامل تعصب‏آفرین موروثی و قدیم و بدون تأثر از ملحقات بعدی، در جستجو حقیقت هستند، و از خداوند متعال خواستارم آن را قبول کند و مورد قبول و پسند مردم گرداند.

چند سال پیش وقتی که با یکی از شیعیان بزرگ‌وار عربستان سعودی در مورد مذهب‏گرایی میان شیعه و سنی بحث و گفتگو کردم؛ اندیشه‏ی این کتاب به صورت طرح سؤال و جواب به نظرم رسید و پرسش‏ها را طوری بر او عرضه کردم که در پایان (مناظره و گفتگو) جز تسلیم شدن به آن حق و حقیقتی که از من شنید هیچ عکس العملی از خود نشان نداد.خدا هم او و هم بنده را به حق و صواب موفق گرداند و ما را برای تمسک به قرآن و سنّت صحیح هدایت فرماید -آمین-.

عمر شمری

- عمان" اردن"-15/4/2005م

عائشه**ل**مسلمان است یا کافر؟

برادر شیعی گفت: با هم خوش و بش و مصافحه نکنیم؟

گفتم: - برادر- ابتدا لازم است که صریح با هم بحث کنیم و روشن شویم، بعد از آن با هم مصافحه کنیم.

 گفت: منظورت از جمله‏ی صراحت‏گویی و روشن شدن چیست؟

گفتم: چگونه با تو دست دهم در حالی ‏که مادرم را دشنام و ناسزا می‏گویی؟

گفت: من مادرت را دشنام و ناسزا می‏گویم، کی و کجا؟ من هرگز او را ندیده‏ام و در مورد او چیزی نشنیده‏ام، پس چگونه او را فُحش و دشنام می‏گویم؟

گفتم: بله شب و روز او را فوش و دشنام می‏دهید، تنها تو نه، بلکه تمام طایفه و اهل مذهبت او را فُحش و دشنام می‏گویند، مگر نص قرآن عائشه صدیقه دختر صدیقل مادر مؤمنان نیست؟!

مگر خداوندأ در قرآن در مورد عائشهل و سایر همسران پیامبر نفرموده:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ إِلَّآ أَن تَفۡعَلُوٓاْ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِكُم مَّعۡرُوفٗاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مَسۡطُورٗا٦﴾ [ الأحزاب: 6].

«پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد (و اراده و خواست او در مسائل فردی و اجتماعی مؤمنان، مقدم بر اراده و خواست ایشان است) و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوبند (و باید احترام مادری آنان را از نظر به دور نداشت، و یکایک ایشان را بزرگ و ارجمند شمرد)، و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب یزدان (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند، (و پیمان مؤاخات و برادری موجب ارث نمی‌باشد)، مگر این که بخواهید در حق دوستان خود کار نیکی انجام دهید (و از طریق وصیت، مقداری برای آنان به ارث بگذارید و بدی‌شان خوبی کنید، که این عمل مانعی ندارد). این (حکم توارث خویشاوندان) در کتاب (قرآن) مکتوب و مقرّر است».

آیا جرأت دارید بگویید عائشه از جمله‏ی مادر مؤمنان نیست، و در برابر خداوندأ و پروردگار جهانیان قد علم کنید؟ قطعاً تو اگر در مقابل خدا قد علم کنی؛ مرتکب کفر صریح شده‏ای و از شریعت خدا خارج می‏شوید، و از جمله‏ی انسآن‌های مرتد و از دین برگشته محسوب می‏شوید، و هیچ فرض و سنّتی از تو قبول نمی‏شود، و فرجام تو روز قیامت بسوی جهنم ابدی است. اجماع علمای اسلام از شیعه و سنّی بر این است که هرکس در مقابل خدا و پیامبرشص قد علم کند و پاسخ ردّ بدهد کافر و مرتد است، و ازدواج همسر مسلمان با او باطل و حرام است، و از او ارث گرفته نمی‏شود، و بر جنازه‏اش نماز خوانده نمی‌شود، و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‏گردد و در آخرت از خسارتمندان است.

ما اهل سنّت و جماعت عائشهل را یکی از (همسران پیامبر اسلامص و) مادر مؤمنان می‏دانیم و کلام پروردگار را تصدیق و تأیید می‏کنیم، پس عائشه از بهترین برگزیده‏ها و صدّیقه دختر صدیّق است.

اما شما شیعیان شب و روز او را تکفیر و لعن و نفرین می‏کنید و ایشان را دشنام و ناسزا می‏گویید، و در مورد او مرتکب گناهی بسیار بزرگ شده‏اید، سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند.

گفت: مگر در مورد ایشان چه می‏گوییم؟

 گفتم: مگر نمی‏گویید عائشه کافر، خائن و فاحشه‏گر بوده (پناه بر خدا)، و مردم را بر کار زشت واداشته و آن را در میان مردم انتشار داده است؟ این هم نوارهای تصویری و صوتی علمای شیعه که آخوندهای شما در بین مردم نشر و تبلیغ می‏کنند و مردم عوام و جاهل شیعه در هر محفلی و به هر مناسبتی؛ بویژه در ایام عاشورای حسینی آن حرف‏های بی‏جا را تکرار می‏کنند.

اما برادر محترم شیعی اجازه دهید بپرسم: آیا تو راضی هستی با زنی بدکار خائن، و هرزه و فاحشه‏گر ازدواج کنی که اهل پستی‏گری باشد و آن را میان مردم انتشار نماید؟

گفت: نه، و هزار بار نه، و این کار مطلقا ممکن نیست. من مردی شریف هستم و جز با زن شرافتمند و پاک و پاکدامن و مؤمن ازدواج نمی‏کنم.

گفتم: آیا تو شریف‏تر و با تقواتر و پاک‏تر از پیامبرص هستی؟

گفت: «حاشا لله» (منزه خدا است) فاصله‏ی بین من و رسول خداص از زمین تا ثریا است، او رسول و برگزیده‏ی خدا است، و من بنده‏ای بیش نیستم و به رحمت خدا امید بسته‏ام.

گفتم: چیزی که برای خود روا نمی‏دارید چگونه برای پیامبرص روا می‏بینید؟ مگر شایسته است‏‏ پیامبرص که اشرف مخلوقات و پاک‌ترین و پرهیزگارترین انسان است با زنی ازدواج کند که اهل فسق و فجور و کفر و خیانت و بدکاری باشد؟! تو این کار را برای خودت جایز نمی‏دانی... چگونه برای پیامبرص جایز می‏دانید؟

و اصلاً چگونه خدا راضی است زنی را برای خاتم پیامبران انتخاب کند که دارای آن همه صفات زشت و ناپسند باشد؟

نه؛ هرگز، برادرم! ما اهل سنّت ممکن نیست به این‏گونه فکر کنیم و این گونه یاوه سرایی کنیم چنین حرف‌های باطل و فاسد را بر زبان آوریم، بلکه محال است بر دل کسی از ما خطور کند، چون به محض فکر کردن در این مورد؛ احساس می‏کنیم مرتکب گناهی بزرگ شده‏ایم، ما در مورد (سیده عائشهل) همسر رسول خداص و دخت گرامی صدیقس می‏گوئیم: خداوندأ از بالای همه‏ی آسمآن‌ها پاکی و برائت ایشان را تایید، و در این مورد آیات سوره‌ی نور را نازل فرموده است، تا برای همیشه این که عفت و پاکی و برائت او را به جهانیان اعلان فرماید، آنجا که فرمود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ١١ لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ١٢﴾ [النور: 11-12].

«کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عائشه، امّ‌المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده‌اند، گروهی از خود شما هستند، امّا گمان مبرید که این حادثه برای‌تان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است (و خیر شما در آن است. چرا که: منافقان کوردل از مؤمنان مخلص جدا، و کرامت بیگناهان را پیدا، و عظمت رنجدیدگان را هویدا می‌کند، برخی از مسلمانان ساده‌لوح را به خود می‌آورد. آنانی که دست به چنین گناهی زده‌اند، هریک به اندازه شرکت در این اتّهام، سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهد داشت و) هرکدام از آنان به گناه کاری که کرده است گرفتار می‌آید، و کسی که (سردسته آنان در این توطئه بوده و) بخش عظیمی از آن را به عهده داشته است، عذاب بزرگ و مجازات سنگینی دارد».

چرا هنگامی که این تهمت را می‌شنیدید، نمی‌بایست مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان نیک بودن (و پاکدامنی و پاکی) را نیندیشند و نگویند: این تهمت بزرگ آشکار و روشنی است‌؟

خداوندأ عائشه را پاک و مبراء اعلام می‏کند، ولی شما شخصیت و حیثیّت او را مورد اتهام قرار می‏دهید و در این بهتان و افترای آشکار با منافقین عصر پیامبرص همدست و شریک می‏شوید؛ و سرور و پیشوای شما در این گناه عبدالله بن سلول منافق است که خداوندأ او را به عذاب بس بزرگ تهدید کرده است.

ای شیعیان، شما قرآن را می‏خوانید اما معنای آن را نمی‏فهمید، یا این‏که می‏فهمید ولی مطابق امیال نفسانی بیمار و قلب کینه‏توز خویش آن را تأویل و تفسیر می‏کنید. در انجیل آمده است: «هرگاه نمک گندید آن را چه بزنند؟ وقتی نور و روشنی قلب تو به تاریکی مبدل شد؛ دیگر تاریکی باید چگونه باشد؟». اگر دارای عاقل و خردمند پیشه بودید در برابر اتهامی که منافقان بر آن بزرگوار وارد ساخته‏اند چیزی را می‏گفتید که پروردگار فرموده، آنجا که می‏فرماید:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ٢٦﴾ [النور: 26].

«زنان ناپاک، از آنِ مردان ناپاکند، و مردان ناپاک، از آنِ زنان ناپاکند، و زنان پاک، متعلّق به مردان پاکند، و مردان پاک، متعلّق به زنان پاکند. (پس چگونه تهمت می‌زنید به عائشه عفیفه رزین، همسر محمّد امین، فرستاده ربّ‌العالمین‌؟!) آنان از نسبت‌های ناموسی ناروائی که بدانان داده می‌شود مبرّا و منزّه هستند، (و به همین دلیل) ایشان از مغفرت الهی برخوردارند و دارای روزی ارزشمندند (که بهشت جاویدان و نعمت‌های غیرقابل تصوّر آن است».

بنابر این پروردگار پاک‌ترین و نجیب‏ترین زنان را برای پیامبر بزرگوارص انتخاب کرده‏اند.

علّت نفرت و بیزاری شما از مادر مؤمنان؛ سیده عائشهل، ناشی از درگیری او با امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالبس است که در جنگ جمل صورت گرفت، و این واقعه را بهانه و سببی قرار دادید برای تکفیر او و همه کسانی که به صف او پیوستند. ولی خداوند در رابطه با نزاع بین مؤمنان در سوره‏ی حجرات می‏فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ٩﴾ [الحجرات: 9].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرائط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد.»

مؤمنان گاهی با هم درگیر می‏شوند؛ و ممکن است منجر به قتل برخی توسط برخی دیگر شود، اما تنها با این گناه کافر نمی‏شوند، و این آیه دلیل است که آن‌ها بعد از جنگ و کشتار و درگیری با همدیگر هم بر ایمان و اسلام باقی می‏مانند، برادر شیعه توجه کن و با من به این آیه گوش جان فرا ده که می‏فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ١٠﴾ [الحجرات: 10].

«فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

خداوند خالق بزرگوار آن‌ها را مؤمن نامیده، ولی شما عائشهل و همراهانش را کافر می‏پندارید؟ آیا ما پرودگار عالمیان و نازل کننده‏ی قرآن را تایید کنیم؛ یا شما و علمایانتان را؟ یا‏ اینکه به خاطر مصلحت دنیوی (مادی یا معنوی) می‏خواهند شما را به راهی سوق ‏دهند که خدا و پیامبرص از آن راه اباء دارند و نمی‏پذیرند! بدون شک مؤمن واقعی خدا و کلام او را تایید و تصدیق می‏نماید، ای شیعه‏ی محترم نظرت در مورد آن‏چه از من شنیدی چیست؟

گفت: البته کلام پروردگار جهانیان را تایید و تصدیق می‏نمایم.

بله، ممکن نیست بعد از آن همه یادآوری‏ها این گونه فکر کنیم که خداوند متعال برای پیامبرشص زن کافر، فاسد و خائن را برای همسری او برگزیند، ایشان پاک و مطهر است، این امری است که با مفاهیم و منطق ایمان و اسلام متضاد است، و با شرافت و مروّت و اخلاق‏های پسندیده و والای پیامبر بزرگوارص سازگار نیست و جور در نمی‏آید.

\*\*\*

یک نسل نمونه و سمبلیک اما کافر.. و مرتد..!

از آن برادر شیعی پرسیدم: اگر فرض کنیم که از یکی از دانشگاه‌های جهان درخواست شده که بخش عمده‏ای حدود صد هزار نفر از دانشجویانش را برای پروژه‏ای مهم و بسیار اساسی آماده سازد که مربوط به سرنوشت و زندگی یک ملت باشد؛ بلکه سرنوشت همه جهان بر آن بنا خواهد شد. در این صورت آن دانشگاه برنامه و قانون بسیار پیشرفته و مهمی را برای تدریس و تمرین و تربیت دانشجویان فراهم کند، و زبده‏ترین و ماهرترین استاد را انتخاب کنند، و استاد شروع کند بصورت همه‏ جانبه‏ آن برنامه‏ی پیشرفته و مهم به مرحله‏ی اجرا و عمل درآورد و به اندازه‏ی سر انگشتی از آن تخطی نکند، بلکه خودش برای تطبیق و اجرای برنامه‏ها در طول بیست و سه سال پیوسته تلاش کند و در کار خود نمونه و الگو باشد، و دانشجویان نجیب و زیرک را بطور مداوم و شب و روز؛ در سفر و حضر؛ بدون وقفه و بدون احساس خستگی تعلیم و تربیت نموده و آماده سازد، و آنان را وارد زنجیره‏ای تجارب عمیق و خطیر و مؤثر نماید، و خود نیز همیشه در خط مقدم قرار گیرد و آستین همت بالا زند و همه‏ هستی خود را در آن راه بذل نماید و از مال و جان خود بگذرد از چیزی دریغ نکند، و به خاطر موفقیت این برنامه و پیشرفت و سرفرازی و موفقیّت کارآموزان از هیچ تلاشی کوتاهی نکند. امّا بعد از همه تلاش و زحمات طاقت‏فرسا وقتی دانشجویان در آخر مورد آزمون قرار گرفتند از مجموع صد هزار نفر تنها سه یا چهار نفر قبول شوند؟!.

اکنون سؤال مهم این است:

آیا شکست خورده‏ی واقعی در این طرح کیست؟! مسئولیت آن شکست سنگین متوجه چه کسی می‏شود؟ آیا استاد مسئول است که نتوانسته دانشجویان را به درجه‏ی قبولی برساند، یا دانشجویان که نتیجه‏ی مطلوب و نمره قبولی و قابل انتظار را کسب نکردند....! یا اینکه مشکل به برنامه و قانون تدریس شده برمی‏‏‏گردد چون قابل اجرا و تطبیق نبود و ممکن نیست در زمین پیاده گردد؟

 اینجا بیش از سه احتمال وجود ندارد، عامل و سبب اصلی شکست یا استاد است یا دانشجویان، احتمال سوم ناهمواری و سخت و سنگینی برنامه درسی و آموزشی است که نبایستی در خواست پیشنهاد می‏شد چون قابل اجرا نبود!!.

ای برادر شیعی! نظر تو چیست و چه می‏گویی؟ دلیل و سبب آن شکست را به چه کسی ارجاع می‏دهی؟

در جواب گفت: می‏توانیم بگوییم: عامل چنین شکست بزرگی؛ استاد بوده و مسئولیت بر عهده او است.

گفتم: شیعه هم در شأن پیامبرص بصورت غیر مستقیم چنین می‏گویند، و برخی هم به آن تصریح دارند، از جمله (دکتر احمد وائلی) در سخنرانی که در سال 1980م در دانشکده‏ی کالج تکنولوژی بحرین ایراد نمود، گفت: «بیست وسه سال برای تربیت یک نسل کافی نیست، و حسین÷ آمد تا آن تربیت ناتمام را تکمیل نماید....».

حاشا از پیامبرص از این پندارهای دروغین که به ایشان نسبت می‏دهند، و این ادعاهای دروغین طعنه و انتقادهایی است که متوجه رسول خداص و قرآن کریم است! ولی خداوند متعال در رابطه با پیامبرص ویارانش فرموده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ٢﴾ [الجمعه: 2].

«خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدی‌شان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

مگر پیامبر بزرگوارص نبود که خدا او را میان افراد امّی و درس ناخوانده برگزید؟ و مگر افرادی چون (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، ابوعبیده، سعد بن وقّاص، حفصه و عا ئشه و...) در زمان بعثت رسول خداص در صدر آن عرب‏های امّی‏ نبودند که پیامبر بسوی‌شان مبعوث گردید؟

آیا قرآن مجید آن کتاب نیست که خداوند بر او نازل کرد، و مگر حکمت سنّت پیامبرص نیست؟ مگر برخی از شیعیان شما ادعا نمی‏کنند که قرآن شما غیر از قرآن ما اهل سنّت است که اکنون در دسترس همه مسلمانان جهان است، پس محتویات این قرآن را نمی‏پذیرند و قبول ندارند.

بنابراین می‏توانیم بگوییم: آن استاد بزرگ پیامبرص است.

و دانشجویان و کارآموزان او اصحاب و یاران بزرگوار پیامبرص هستند.

وآن قانون و برنامه‏ درسی؛ قرآن مجید وسنّت پاک پیامبرص است، و استاد گرامی ومعلم فاضلص برای تدریس و تعلیم واجرای آن قانون و برنامه قیام کرد که هیچ گونه باطلی در آن نیست و از هیچ جهت و نظری باطل متوجّه قرآن نمی‌گردد، یعنی قرآن را با تمام دقّت هم برخود و هم بر دیگران تطبیق و اجرا کرد، و قبل از هر چیز به فضل و یاری خدای بزرگ، سپس به فضل پیامبر رحمت و قرآن مجید، شاگردانش بهترین امت جهان هستند، همانگونه که خداوند متعال شهادت می‏دهد:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ ١١٠﴾ [آل عمران: 110].

«شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید».

 و آن امّت دارای این صفات است که خداوندأ بیان کرده و می‏فرماید:

﴿تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ ١١٠﴾ [آل عمران: 110].

«امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

 آن اصحاب گرامی را اعم از زن و مرد پاک و روشن گردانید، قرآن و سنّت را به آنان یاد داد و از آن‌ها بهترین امّت به وجود آورد. صفات آن بزرگواران آن‏گونه است که خداوند متعال آنان را توصیف فرموده:

﴿تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ ١١٠﴾ [آل‌عمران:110].

 ولی شما – شیعیان - آن‌ها را تکفیر کرده و لکه دار و معیوب معرفی می‏کنید. خداوند متعال توسط پیامبرص قرآن وسنت را به آن‌ها تعلیم داده؛ ولی شما آن‌ها را جاهل و گمراه می‏پندارید، کدام را تأیید کنیم، خداوند متعال را یا شیعه وآخوندهایشان؟

مؤمن و مسلمان واقعی همیشه فرمایش خداوند متعال را تأیید می‏نماید، چون کلام خدا حق مطلق است، اگر چنین است گفتار متناقض آخوندهای شما شیعیان هیچ ارزشی ندارد.

به حقیقت خدا با نعمت هدایت و تزکیه و پاکسازی؛ بر اصحاب پیامبرص منّت نهاد و آن‌ها را به روح ایمان و پرهیزگاری و تقوا وا داشت. رضایت و خشنودی خدا بر همه آن‌ها باد.

ای برادر شیعه همراه من این فرموده‏ی خداوند بزرگوار بشنو که می‏فرماید:

﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ١٦٤﴾ [آل عمران: 164].

«چه بسیار پیغمبرانی که مردان خدای فراوانی به همراه آنان کارزار می‌کرده‌اند و به سبب چیزی که در راه خدا بدانان می‌رسیده است (از قبیل: کشته‌شدن برخی از یاران و مجروح‌شدن خود و دوستان) سست و ضعیف نمی‌شده‌اند و زبونی نشان نمی‌داده‌اند (و بلکه شکیبائی می‌کرده‌اند) و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد». ‏

همچنین می‏فرماید:

﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا٢٦﴾ [الفتح: 26].

«آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند (و تصمیم گرفتند که مؤمنان را به مکه راه ندهند)، خدا اطمینان خاطری بهره پیغمبرش و بهره مؤمنان کرد (و آرامشی خوش به دلهایشان راه داد، تا در پرتو آن، طوفان خشم و ناراحتی خویش را فرو نشانند، و راضی به قضای خدا، و گوش به فرمان پیشوای خود باشند، و سر به شورش برندارند». همچنین خداوندأ روح ایمان را در وجود ایشان ماندگار و جاودانه ساخت و به حقیقت بیش از هرکس سزاوار داشتن روح ایمان؛ و برازنده آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است.‏»

ای برادر شیعی بیا با هم فرموده‏ی حضرت علیس؛ امام ما و امام شما را در (نهج البلاغه) بخوانیم که مورد اتفاق شیعه‏ی امامیه است که در توصیف اصحاب بزرگوار می‏فرماید: «راستی من اصحاب محمّدص را آن‏گونه دیده‏ام که هیچ‏کدام از شما شبیه آن‌ها نیستید، ژولیده وخاکی رنگ صبح می‎کردند، شب را درحال سجده و ایستاده (در شب زنده‏داری) سپری می‏کردند، روی پیشانی وگونه‏هایشان استراحت می‏کردند، وقتی که ذکر و یاد معاد به میان می‏آمد گویی روی اخگر افروخته می‏ایستادند، به حدی سجده‏هایشان را طولانی می‏نمودند که پیشانی‏ ایشان چون زانوی بُز چروکیده بود، هرگاه ذکر و یاد خداوند متعال را می‏شنیدند؛ چشمانشان آن‏قدر اشک می‏ریخت که سینه‌هایشان خیس می‏شد، و به جهت ترس از عقاب، و امید به پاداش شدیداً می‏لرزیدند همانگونه که درختان در روز وزش باد می‏لرزند[[3]](#footnote-3).

و نیز می‏فرماید: «آنان برادران از دست رفته‏ی من هستند، حق داریم که شیفته و تشنه‏ی دیدارشان باشیم و دست‌هایمان را بر فراق آنان بگزیم»[[4]](#footnote-4).

آن فرموده‏ی خداوند متعال، و این هم سخن که علی بن ابی طالبکرم الله وجهه وس در مورد اصحاب بزرگوار، ولی شیعه وآخوندها چه می‏گویند؟

شیعه می‏گویند.... اصحاب بلا فاصله بعد از وفات پیامبرص کافر ومرتد گشتند، و از اسلام روی برتافتند، و جز تعداد اندکی همچون (سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، و عمّار بن یاسر) کسی بر اسلام و ایمان باقی نماندند. و در روایت دیگر از شیعه نقل شده که تنها هفت نفر بعد از وفات پیامبرص مرتد نشدند. مصداق سخن شما این است که محمدص در راستای تربیت آن امتی که خداوند او را برای‌شان فرستاد عاجز و ناتون مانده است و گرنه ممکن نیست این همه اصحاب بزرگوار یک ‏دفعه کافر و مرتد شوند، و آن هم بلا فاصله بعد از وفات پیامبرص! آیا هیچ انسانی این منطق را قبول دارد، چه رسد به این‏که به این‏ که عاقل و مسلمان هم باشد؟

 بعد از آن‏ که چند آیه قرآن؛ و برهان آشکار در رابطه با توصیف و تمجید خداوند از اصحاب بزرگوار پیامبرص، سپس تعریف و توصیف امام علیس از آن‌ها را برایت نقل نمودم، اکنون می‏خواهم توجه شما را به سخن امامتان (خمینی) در کتاب (کشف الاسرار ص 114) جلب نمایم که می‏گوید: «آن صحابه‏هایی که جز دنیا داری و نیل به سُلطه به جای اسلام و قرآن هیچ هدف وغرض دیگری نداشته‏اند، و آن‌هایی که قرآن را وسیله‏ای برای رسیدن و دستیابی به نیات فاسدشان قرار داده بودند، حذف آن آیاتی که بر خلافت علی و ائمه دلالت می‏کردند برای‌شان سهل و آسان بود، همچنین تغییر و تحریف کتاب آسمانی و دور نگه داشتن قرآن از انظار همه‏ی مردم جهان برای آنان سخت نبوده، تا برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیندازند، و تا روز قیامت این ننگ برای مسلمانان و قرآن آن‌ها بماند، و همان عیبی را که مسلمانان به کتاب یهود و نصاری می‏گرفتند عیناً برای خود اینها ثابت شود...».

 این گفتار خمینی در خصوص اصحاب پیامبرص است، که حرف پیشینیان خود از جمله بزرگان و آخوندهای شیعه‏ی امامیه را نقل و تکرار کرده است.

ای شیعه‏ی محترم، اگر از یهود سؤال کنیم: بزرگ‌ترین شخصیت‌های شما چه کسانی هستند، در جواب می‏گویند: اصحاب و یاران موسی هستند.

و اگر از نصاری سؤال شود: بزرگ‌ترین و برترین افراد دین و ملّت شما چه کسانی هستند؟ در جواب می‎گویند: حواریون عیسی.

امّا اگر از شیعه سؤال کنیم: بدترین انسان‌ها به اعتقاد شما چه کسانی هستند، پاسخ می‏دهند: اصحاب و یاران پیامبرص!!!؟

این قضیه در واقع دو صورت متضاد و ضد و نقیض نتایج زحمات و تلاش‌های پیامبرص را نشان می‎دهد. یک جهت آن، دیدگاه اهل سنّت؛ و جهت دیگرش دیدگاه شیعه‏ی امامیه است.

یکی از آن دو چشم‏انداز و تصوّر دارای صورتی درخشان و زیبا و پاک، و صورت دیگر آن در نقطه مقابل؛ و درست بر خلاف آن است.

 جمع‏ کردن دو چیز متضاد در یک امر محال است، چون یا باید نور باشد یا تاریکی، یا حق باشد یا باطل... و در مورد حکم قرآن هم همانگونه است، یا قرآن تحریف شده است، و یا ثابت است و از جانت خدا حفظ آن تضمین شده است و هیچ باطلی از هیچ جهتی متوجه آن نمی‏شود، و انسان عاقل انتخاب خود را به دیگران نمی‏سپارد، و بزرگ‌ترین گناه و ستم انسان در حق خویشتن این است که تقلید کننده و دنباله‏رو دیگران باشد طوری‏که نمی‏داند به کجا برده می‏شود و سرنوشتش به کجا ختم می‏شود.

\*\*\*

#

چه کسانی سرزمین‌ها را گشودند
و مردم را از بردگی رها کردند؟

سؤال سوّم متوجه آن برادر شیعه نمودم و گفتم: برادر گرامی آن‌هایی که در سرزمین‏های فارس، شام، مصر، مغرب، آذربایجان، ارمنستان وغیره..کشورگشایی کردند و بردگان را آزاد می‏کردند چه کسانی بودند؟ مگر آنان که اقدام به این فتوحات کردند و سرزمین‌ها را آزاد کردند اصحاب پیامبرص نبودند؟

مگر آن‌ها نبودند که کاخ‌های کسری و قیصر را به لرزه انداختند و آن‌ها را ویران کردند، و ملت‌ها و قبایل را به دین اسلام مشرّف کردند؟

 یا اینکه کسانی که این فتوحات بزرگ را به نتیجه رساندند اصحاب بزرگوار نبودند، بلکه ملت‌های ناشناخته دیگری بوده‏اند که در مورد آن‌ها اطلاعی نداریم.

مگر ابوبکر صدیقس خالد بن ولید را به عنوان فرمانده جنگ برای مبارزه با مرتدین در جزیره عرب منصوب نکرد و سپس او را به جنگ فارس و روم اعزام داشت، و بعد از او عمر فاروقس نبود که سرزمین‌های فارس کاملاً فتح کرد، و مسلمین در زمان او وارد طاق کسری شدند، و بعد از آن همه سرزمین‌های شام، مصر، و لیبی فتح شدند و حضرت عمرس وارد بیت المقدس شد و کلیدهای آن را از یکی از بزرگان نصاری تحویل گرفت؟ و آیا او نبود که پیمان‏نامه‏ی معروف به پیمان‏نامه‏ی عمری نوشت، که تا امروز هم ماندگار است؟

سپس عثمان بن عفانس آمد تا فتحات عمر بن خطابس را تکمیل نماید، خصوصاً سرزمین‌هایی که حضرت عمرس فتح آن‌ها را نیمه‏ تمام جا گذاشته بود؛ از جمله سرزمین ماوراءالنهر و مناطق خاص دیگری که فتح شدند، که اگر آن فتنه و آشوب زمان حضرت علیس بین مسلمین بوقوع نمی‏پیوست؛ سایر سرزمین‌های فتح می‏شدند، و افراد بیشتری از زیر یوغ بردگی آزاد می‏شدند. شیعه‏ی امامیه خودشان اعتراف می‏کنند که اصحاب بزرگوارش آن فتوحات را در تاریخ ثبت نمودند، امّا می‏گویند: این فتوحات به راهنمائی و دستور حضرت علیس صورت گرفته است، ما (اهل سنّت) می‏گوئیم: اگر با دستور و رهنمون او هم باشد هیچ اشکالی ندارد و مورد قبول ما است، چون امام علیس به خلفای قبل ازخود (ابوبکر، عمر و عثمان) پیشنهاد می‏کرد، و آن‌ها هم با او مشاوره کرده و از او درخواست اظهار نظر می‏نمودند، و نظر او را مورد تأیید قرار می‏دادند.

اکنون باید این سؤال مهم مطرح شود که آیا اگر اصحابش بعد از وفات پیامبرص کافر و مرتد گشته‏اند؛ امام علیس چگونه راضی شده است که وزیر و مشاور ابوبکر و عمر و عثمانش باشد، حال آنکه (به ادعای شما) می‏دانسته آن‌ها کافر و مرتد و خارج از دین اسلام هستند؟

شاید گفته شود: چه اشکالی دارد، حضرت یوسف÷ هم وزیر پادشاه مصر بود، او مسلمان و یکتاپرست و حاکم مصر کافر و بت‏پرست بود، با این حال راضی بود که وزیر آن کافر باشد!.

 امّا قرآن سبب و علّتی را یاد آوری کرده که یوسف به خاطر آن سمت وزارت را قبول کرد، آنجا که می‏فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦٓ أَسۡتَخۡلِصۡهُ لِنَفۡسِيۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلۡيَوۡمَ لَدَيۡنَا مَكِينٌ أَمِينٞ٥٤﴾[یوسف: 54]

پادشاه مصر بعد از اینکه از صداقت، امانت، پاکی و پاکدامنی یوسف باخبر شد، او را برگزید و آن انتخاب موفق سبب شد مصر از گرسنگی وخشک‌سالی نجات یابد، اما در خصوص امام علیس مطابق آراء و روایات شیعه‏ی امامیه، او با نص صریح از طرف خدا و پیامبرص به امام و خلیفه‏ی منصوب گردیده، با این حال خلافت از او غصب گردید و ابتدا به ابوبکرس؛ سپس بعد از او به عمرس، و بعد به عثمانس رسید. امام علیس چگونه به خود اجازه داد که مشاور و دلسوز و امین سه خلیفه‏ی مرتد و کافر و نافرمان از امر و فرمان خدا گردد؟ مگر این ادعا یاوه‏سرایی و تناقض‏گویی نیست؟ صرف نظر از این‏که قیاس کردن امام علیس بر یوسف÷ باطل است، زیرا یوسف بعنوان مشاور دلسوز انتخاب شده بود و کارش را به خاطر این نکته دوست داشت که از این طریق دعوت توحیدی و رسالت الهی خود را به عنوان پیامبر خدا ابلاغ کند و موفق هم عمل کرد، اما علیس می‏دانست - به قول شیعه- نه حسن نیت دارند، و نه اهل سازش هستند و از دشمنی دست برمی‏دارند، لذا آنجا یک حکم شرعی وجود دارد که بایستی یا آن را اجرا می‏کرد، یا کناره گیری می‏کرد.

این از یک جهت، و از جهت دیگر؛ آن اصحابش که کافر شدند و از اسلام روی برتافتند، با همین وضع کفر و بی‏دینی وعقب‏گرایی که(به ادعای شما) داشتند، چرا و چگونه حامل پیام اسلام بودند، و آن را به دیگر ملت‌ها و قبایل رساندند، بر اساس منطق درست : «کسی که چیزی را نداشته باشد نمی تواند آن را ببخشد» وضع وحال آن‌ها هم چنین اقتضاء می‏کرد که این ملت‌ها و قبایل را به سوی جاهلیت پست دعوت کنند؛ نه به سوی اسلام عظیم.

نه هرگز، ای برادر شیعی؛ ما چنین منطقی نداریم و اینگونه هم فکر نمی‏کنیم، ما می‏گوییم: علی مشاور، وفادار، امین و منتخب سه خلیفه‏ی قبل از خود و تمام اصحاب بزرگوار بوده است، و آن اصحاب گرامی همان بزرگواران بودند که سرزمین‌ها را گشودند، و انسان‌ها را از بردگی بندگان به سوی بندگی پروردگار همه بندگان رهانیدند، و این دین بردوش آن‌ها پا گرفت، و بعد از لطف خداوند متعال با مجاهدت‏های آنان اسلام در تمام جهان منتشر شد.

قبرها‏ی متعدد آن بزرگواران که در سرزمین‌های دور از جزیره عرب یافت می‏شود دلیل این مدعاست؛ چون در مسیر دعوت و نشر اسلام شهید شده‏اند، و شاهد و گواه صداقت و اخلاص و فداکاری آن‌ها در حمل این دین اسلام بسوی جهانیان است.

 آیا شیعه‏ی امامیه سرزمین‌های فارس، روم، شام، مصر و سرزمین‌های ماوراءالنهر را فتح کردند، یا اصحاب پیامبرص؟ من این سؤال را از هر شیعه‏ی عاقل و منصف و حقیقت‏جو می‏پرسم.

یکی از بلاها این است که عاقل ساکت بنشیند و جاهل سخن بگوید، (گنبد کر و ناشنوا جز تکرار و انعکاس صدا چیزی را بر نمی‏گرداند).

\*\*\*

جایگاه پیامبر **ص** و ائمّه اطهار

از آن برادر شیعه سؤال کردم: از دیدگاه شما شیعیان امامیه پیامبرص بزرگ‏تر است یا ائمه اطهار اهل بیت؟ در جواب گفت: قطعاً پیامبرص بزرگ‏تر و والا مقام‏تر و بهتر است، او صاحب پیام و رسالت الهی است، او حامل دعوت اسلام و دعوت‌گر اول است، او کسی است که قرآن برایشان نازل گردید، و او... و.. تا آخر.

 گفتم: آن چه گفتید زیبا است، و حق همین است، آفرین برشما، امّا شیعه علاوه بر آن‏چه تو گفتی می‏گویند: «اطاعت از امامان همچون اطاعت از پیامبران واجب است، و ائمه مانند پیامبران معصوم هستند، و کسی که معتقد به ائمه معصوم است اهل بهشت است هر چند که ظالم و فاسق و گناهکار باشد، و مقام ائمه همچون مقام پیامبر است، و ائمه اختیار حلال و حرام نمودن اشیاء را دارند، خلاصه همچون پیامبر هستند، و مقام و جایگاه آنان نزد خدا مانند مقام و منزلت پیامبرص است، و حتّی آن‌ها از تمام پیامبران خدا بزرگ‌تر و بالاتر است، و گاهی از گذشته و آینده باخبر هستند»[[5]](#footnote-5).

همچنین ادعا می‏کنند که هر شب و روز اعمال بندگان بر ائمه عرضه می‏شود، و فرشته پیش آن‌ها می‏روند، و بر آنان نازل می‏شوند، و دنیا و آخرت از آنِ ایشان است، هر چه بخواهند می‏توانند به هرکس بدهند، آن‌ها جز به اذن و رضای خودشان نمی‏میرند.. تا آخر این اعاهای دروغین که نه عقل سالم، و نه سرشت درست آن‌ها را نمی‏پذیرد، و در واقع این حرف‏ها مجموعه‏ای افسانه و خرافات بیش نیستند.

 همراه من بخوان آنچه را خمینی در کتاب خود (حکومت اسلامی) خود نوشته، که در رابطه با ائمه می‏گوید: «ائمه‏ی ما دارای مقام شایسته و درجه‏ی رفیع وخلافت تکوینی هستند، که نه ملائکه‏ی مقرّب، و نه پیامبر مرسل به آن مقام نمی‏رسند، و آن‌ها پیش از خلق این جهان نورهایی بوده اند که اطراف عرش الهی حلقه زده بودند، برای آن‌ها منزلت وجایگاهی در نظر گرفته شده که تنها خدا از کیفیت آن مطلع است».

در جایی دیگر از همان کتاب می‏گوید: «ما حالت‌هایی با خدا داریم که نه ملائکه‏ی مقرّب و نه نبیّ مرسل نمی‏توانند به آن دست یابند».

 و در جایی دیگر در همان کتاب می‏گوید: «تعالیم ائمه همچون تعالیم قرآن است، از این جهت که مربوط به یک نسل مخصوص نیستند، بلکه در هر زمان و مکان برای همه‏ی انسان‌ها تا روز قیامت درس و تعلیم است و واجب است اجرا و تطبیق گردد، و از آن پیروی شود، و در مورد ائمه سهو وغفلت قابل تصور نیست».

 و این سخنان خمینی است که در واقع تکرار سخن علمای پیشین شیعه است. یک سؤال مهم از شما و از هر برادر عاقل شیعه این است که اگر ائمه شما دارای چنین مقام و جایگاهی هستند و بر تمام ذرات جهان هستی تسلط دارند، و دارای خلافت تکوینی هستند، چرا این قدرت مطلقه را جهت تغییر حوادث و مسیر و مجرای تاریخ و به سود و مصلحت خود به کار نگرفته‏اند؟

از جمله چرا خلافت را به امام علیس سپس بعد از وفات او به فرزندانشش ندادند اگر در این جهان قادر و مسلط بر همه چیز بوده‏اند، چرا بر وفق خلافت تکوینی که خمینی در مورد آن سخن گفته به سود خود آن قدرت را به کار نگرفته‏اند؟ مگر با گفتن یک کلمه و اشاره‏ی دست از طرف آن‌ها نمی‏توانستند طبق خلافت تکوینی که خمینی و هم‏نوعان و ادامه‏دهندگان راه او ادعا می‏کنند، همه چیز را تغییر دهند، چون قطعاً امام علیس در توان داشته مسیر جریان تاریخ را دگرگون کند، و در نهایت اصحاب بزرگوارش به جای ابوبکر صدیقس با او بیعت می‏کردند، و آن‏که خلافت تعیین شده و مقرر را به خود و فرزندان و نوه‏ی خویش واگذار می‏نمود، لیکن این امر هرگز واقع نشد، و جز علی و فرزندش حسنش به خلافت نرسیدند، و بقیه‏ی ائمه در طول زندگی خود خلیفه نشدند.

بلکه خود امام علیس در کتاب (نهج البلاغه) که کتاب مورد تأیید شیعیان است، می‏گوید: «کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند؛ بر همان شروط آن‌ها با من هم بیعت کردند، حاضرین حق اختیار وغائبین حق رد کردن را نداشتند، بلکه شورا حق مهاجرین وانصار است، هرگاه در مورد کسی اجتماع می‏کردند و او را امام نامی‏دند؛ رضایت خداوند هم در همین بود، و هرگاه کسی با طعنه زدن و بدعت‏گری از امر آن‌ها خارج می‏شد، او را برمی‏گرداندند به جائی که از آن خارج شده بود، و اگر امام را قبول نداشت؛ با او مبارزه می‏کردند، به جهت این‏ که راهرو راه غیر مسلمین است، و خدا هم از او رویگردان بود تا زمانی که او از خدا رویگردان بود»[[6]](#footnote-6). سخنان امام علی در اینجا تمام شد.

پس کجا است آن (خلافت تکوینی) که تمام ذرات جهان هستی در برابر قدرت و سیطره‏ی آ تسلیم‏شده و ناتوان هستند، آن ائمه که از دیدگاه شیعه هرچه می‏خواستند انجام می‏دادند، ولی ما می‏بینیم که آن‌ها از انجام آن کار مهم به نفع و مصلحت خویش ناتوان مانده‏اند، با آن که امامت نزد شیعه‏ی امامیه رکنی از ارکان ایمان است.

اکنون به قضیه‏ا‏ی دیگر می‏پردازیم که بسیار با اهمیت است، و شیعه از آن بحث می‏کنند، و علمای آن‌ها در کتاب و درس و بحث‌های علمی و فقهی خودشان آن را ذکر می‏کنند و آن مسئله‏ی آگاهی از (غیب) و آگاهی بر آینده است، که کلینی در کتاب خود (الکافی) یک باب را تحت عنوان (ائمه از گذشته و آینده خبر دارند و چیزی بر آنان پوشیده نیست) تدوین کرده که همه مخالف و نقیض فرموده‏ی خداوند هستند که فرموده:

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا٢٧﴾ [الجن: 26 و 27]

‏ «داننده غیب خدا است ، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. مگر پیغمبری که خدا از او خوشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطّلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد.»

 ما منکر آن نیستیم که خداوندأ برخی از بندگان صالح خود را جهت تکریم و بزرگداشت بر امری از امور غیبی مطلع سازد، امّا ما قبول نداریم که علم و اطلاع از غیب در هر مخلوقی یک اصل و اساس باشد.

خود پیامبر جز آن که خداوند بدو تعلیم کرده‏ باشد و خبر داده‏ باشد، هیچ غیبی را نمی‏دانست، و آن هم با نص صریح قرآن بیان شده، آنجا که می‏فرماید:

﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ٥٠﴾ [الأنعام: 50].

«(ای پیغمبر! بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرّف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکآن‌ها و زمآن‌ها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و سخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حقائق) یکسانند؟ (و هردو مساوی در پیشگاه یزدانند؟) مگر نمی‌اندیشید (تا در پرتو عقل، حق برای‌تان نمودار و آشکار شود؟)».

و در آیه‏ای دیگر می‏فرماید:

﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ١٨٨﴾ [الأعراف: 188].

«بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسد (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرّات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی‌باشم».

پس اگر ائمه غیب می‏دانند و بر ظاهر و باطن و بر آینده و وقایع آن مطلع هستند، ولی پیامبرص از غیب اطلاع ندارد (همانگونه که قران بیان فرمود)، در این صورت مقام آن‌ها بزرگ‌تر و بالاتر از مقام پیامبرص است، زیرا کسی‏ که برغیبیات و گذشته و آینده مطلع است، بهتر و بزرگتر از کسی است که بر آن غیبیات هیچ اطلاعی ندارد.

کسی که قدرت و توانایی آفریدن و ابداع و صورت‏ نگاری و چرخش افلاک وکهکشان‌ها را دارد، و هر کاه که از او درخواست شود قادر به قبول کردن و استجابه‏ی دعا است، همانگونه که شیعه در سختی‏ها و مصیبت و گرفتاری‏ها ائمه را به فریاد می‏خوانند، او بدون گمان بزرگ‏تر و بهتر از کسی است که این توانایی‏ها را نداشته باشد، و به اتفاق تمام عاقلان و صاحبان فطرتهای سالم موجود توانا بزرگتر و بهتر از ناتوان.

آن برادر شیعی گفت: آری این درست است، کسی که غیب بداند، و از آینده اطلاع داشته باشد، قطعا برتر است، و مقام قادر و توانا بالاتر از مقام جایگاه موجود عاجز و ناتوان است، و عالم برتر و بالاتر از جاهل است.

گفتم: اگر این مسئله از ما پذیرفته شده است، خواهشمندم به یک محور دیگر از محورهای گفتگو بپردازیم. آفرین بر شما، بارک الله.

امامت را در کجای قرآن می‏یابیم؟

در رابطه با مهمترین قضیه در مذهب شیعه‏ی امامیه از آن برادر شیعه سؤال کردم که قضیه‏ی امامت است، پرسیدم: آیا امامت یکی از ارکان دین و اسلام است که ایمان مؤمن بدون آن صحیح نیست؟ گفت: آری، امامت یک رکن اساسی از ارکان دین، ایمان و اسلام است که ایمان مؤمن بدون آن صحیح نیست، و اسلام کاملاً به آن وابسته است و ایمان مؤمن بدون آن قبول نمی‏باشد.

 گفتم: این سخن را کجای قرآن پیدا کنم؟ خواهشمندم مرا بر یک آیه‏ی صریح و روشن راهنمایی کنید که نیاز به تأویل نداشته باشد. گفت: در قرآن چندین آیه وجود دارند که از امامت بحث میکنند.گفتم: تکرار می‏کنم؛ لطفاً چند آیه روشن و صریح را ارائه دهید که به امامت علی و فرزندان و نوه‏های اوش طوری تصریح کند که انسان مؤمن بتواند آن را بخواند و به این آیات بر امام مشخص و تعیین شده از طرف خدا استدلال نماید.

گفت: خیر ، نص مشخص و روشنی در این مورد وجود ندارد، اما اشاره‏های عمومی وجود دارند که حکم امامت را از آن‌ها استنباط می‏کنیم.

گفتم: ای شیعیان شما عجیب وغریب هستید، می‏گویید: امامت یک رکن اساسی از ارکان ایمان و اسلام است و ایمان مؤمن بدون آن صحیح نیست، ولی انسان را حتی به یک آیه هم راهنمایی نمی‏کنید، فقط یک آیه در قرآن که بر امامت علی و فرزندان و نوه‏اش تصریح نماید! چگونه این امر درست است؟

 قرآن در مورد چیزهایی سخن گفته، که بسیار کمتر از مسئله امامت هستند، همچون موضوع حیض، شیردهی و طلاق وبسیاری چیزهای ساده، اما در هیچ جایی از قرآن این قضیه‏ی مهم که سرنوشت انسان در روز قیامت، و امر اسلام و مسلمین مبتنی بر آن است ذکر و تصریح نشده است، می‏گویید امامت یک رکن اساسی است، امّا آن را در قرآن پیدا نمی‏کنید!! آیا مسئله‏ی حیض و نفاس و ازدواج و طلاق مهم‏تر از امامت است که همه محورهای دین بر آن می‏چرخد، - همان‏گونه که می‏پندارید-؟

ای برادر محترم ما قایل به چنین چیزی نیستیم و نمی‏گوییم خدا بر ولایت و امامت علی و اولاد و نوه‏ی او تصریح نموده، هرگز، قطعا و مطلقا قائل به آن قول نیستیم، بلکه در خصوص آن‌ها می‏گوییم: آن‌ها ائمه تقوی و هدایت و ارشاد و تعلیم و جهاد و دعوت و فداکاری در راه خدا و مناره‏های هدایت هستند، آنان در رابطه با امامت همچون بقیه‏ی اصحاب رسول خداص هستند، و هیچ نقل صحیح و نص صریحی در مورد اختصاص امامت به علیس و فرزند و نوه‏های او از نسل امام حسین وجود ندارد، در اسلام متن و عبارت روشنی وجود ندارد که مردان اهل بیت پیامبرص را به امامت اختصاص دهد، امامتی که ایمان مؤمن بدون آن صحیح نمی‏باشد و هرگاه مؤمن آن را انکار کند جهنمی به حساب می‏آید.

می‏خواهم در اینجا این نکته را یادآوری کنم که اگر بعد از وفات پیامبرص علی بن ابی طالب را انتخاب می‏کردند و با او بیعت می‏نمودند؛ هیچ‏گونه اشکال و اعتراضی در کار نبود، علی هم از لحاظ وزن کمتر از ابوبکر و عمر و عثمانش نیست، آن‌ها دارای سابقه در اسلام هستند، و از جمله‏ی اولین کسانی بودند که هجرت کردند، و خداوند در شأن آن‌ها چنین می‏فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

 بنابراین اگر بعد از وفات پیامبرص علی بن ابی طالبس را برای منصب خلافت انتخاب می‏کردند، هیچ‏گونه اشکال و اعتراضی متوجه کسی نمی‌شد. اگر ما بتوانیم در مورد اجتماع (سقیفه) و حضور به هم رسانی انصار در این اجتماع بعد از وفات پیامبرص و - آن‏چه خلأ سیاسی نامیده شده است- و در مورد دعوت آنان برای انتخاب خلیفه تحقیق کنیم، در نهایت یقین حاصل می‏کنیم که در خلافت تصریح بر شخص معین فلان یا فلان نشده است، بلکه فقط به صورت انتخابات و مشاوره بر کسی را که حایز صلاحیت برای این امر بود صورت می‏گرفت، و بعد از آن مردم با او بیعت می‏کردند، و در مورد خلافت واگذاری و وراثتی نص و عبارتی از طرف خدا و پیامبرص وجود ندارد، و فرموده‏ی امام علی در نهج البلاغه مؤید این سخن‏ است که فرمود: «آن کسانی که با ابوبکرٍ و عمر و عثمان بیعت کردند با من بیعت کردند با همان شروط که با آن‌ها داشتند...».

\*\*\*

#

شجاعت علیس کجا و شکستن دنده‏ی فاطمه کجا...!

از آن شیعه‏ی محترم پرسیدم در شأن امام هُمام علیس چه می‏گویید که شجاعت و قهرمانی او زبان‏زد خاص و عام شده و به صورت ضرب المثلی در آمده که مورخین کتاب‏ها و ادبیات خود آن را ثبت کرده‏اند و شعرای عرب چهارده قرن است که از او تعریف و تمجید می‏کنند...؟

در جواب گفت: امام علی بن ابی طالب قهرمان قهرمانان و پیشوای امام دلیرمردان است، و او عموزاده‏ی پیامبرص و همسر فاطمه‏ی زهراء است، همه علیس را می‏شناسند، و همه مردم با شجاعت و قهرمانی او در تاریخ اسلام و مسلمین آشنا هستند.

گفتم: این زیبا است، امام علی حقیقتاً که اینطور و بلکه بیشتر از آن هم بوده، اما من دوست دارم که یک سؤال از تو بپرسم: چه کار می‏کردی اگر کسی در روی همسرت یا فرزندت تف می‏کرد و مظلومانه او را کتک می‏زد، آنگاه در برابر آن انسان چطور دیده می‏شدید، آیا ساکت خواهید شد از آن ستم و از آن تجاوز بدون دلیل، یا انتقام حق خود و همسرت را می‏گیری؟

گفت: اگر چنین اتفاقی برای من بیفتد، اقدام به ادب کردن و زدن او می‏کنم، بلکه با تمام قدرت اقدام به شکست و خورد کردن او می‏نمایم، حتی از این هم فراتر شاید تا حد قتل او هم پیش بروم، چگونه در برابر آن ظلم و تجاوز ساکت بمانم، وخون در رگهایم نجوشد؟

گفتم: با تأسف بسیار شدید، آن چیزی است که شما در حق امامتان علی بن ابی طالب می‏گویید. مگر شما نمی‏گویید: عمر بن خطابس به خانه‏ی علی رفت تا با اجبار از او برای ابوبکر صدیقس بیعت بگیرد، و چون او را در خانه نیافت و (فاطمه) دخت گرامی پیامبرص آنجا پشت درِ خآنه‌اش ایستاده بود، عمرس اقدام به فشار دادن درِ خانه کرد در حالی که فاطمه بین درِ خانه و دیوار قرار داشت، بر اثر آن فشار و ضربه؛ جنین او که بعداً آن را محسن نام نهادند سقط شد، و سپس خانه‌اش را به آتش کشید. مگر این مطالبی نیست که در کتاب‏ها است و آخوندهای شما تبلیغ می‏کنند؟

 ای برادر عزیز! شما نسبت به شخص خود راضی به چنین توهینی نیستید، پس چگونه نسبت به امام خود علی بن ابی طالبس ‏که امام شجاع و قهرمان نمونه بوده راضی می‏شوید که بگویید از زن خود دفاع نکرده؟

برادر! اگر در این عصر چنین چیزی برای یک (فاسق) اتفاق افتد، به خاطر حرمت و شرف همسرش حتماً انتقام می‏گیرد، بلکه چنانچه شاعر دوره جاهلی می‏گوید:

|  |  |
| --- | --- |
| أصونُ عِرضي بمالي لا أبدده | لا بارك الله بعد العرض بالمال |

یعنی: با تمام سرمایه‌ام از حیثیتم محافظت می‌نمایم، به سادگی آن ‌را به باد نمی‌دم، برکت نباد در پول و مالم آنگاه که آبرو و حیثیتم را از دست ‏دهم.

حالا شما برای خود چنین رزالتی را نمی‏پسندید ولی امیر مؤمنان، قهرمان قهرمانان علی بن ابی طالبس، که چگونه در برابر اهانت و کتک زدن و سقط جنین همسرش و سوزاندن منزل او چگونه با تمام ضعف و ذلت ساکت و تسلیم نشست!!، امّا زن او چه کسی باشد؟ (فاطمه‏ی زهراء)، دسته ریحانه‏ی پیامبرص و محبوب قلب او .

این سکوت کامل بر شجاعت امام علیس دلالت نمی‏کند، بلکه دلیل ترسویی و ضعف و بزدلی او است، و چنین موضعی او را به(دیوثی) بیشتر نزدیک می‏کند تا (شجاعت).

ما اهل سنّت و جماعت قایل به این نظر توهین‏آمیز به علیس نیستیم و به آن اعتقاد نداریم و به چنین یاوه اعتراف نمی‏نماییم و هرگز آن را تأیید نمی‏کنیم. آن نوع موضعگیری مردانگی هر مردی را زیر سؤال می‏برد، چه رسد به اینکه امام و پیشوای مسلمین باشد، لیکن آیا شیعه‏ی امامیه به وسیله‏ی ساختن این دروغ‌های تاریخی به او ضربه نمی‏زنند، دروغی که نویسندگان شیعه آن را ابداع و در کتاب‌هایشان ثبت کرده‏اند تا از این طریق عواطف مردم شیعه را برانگیزند، و آن‌ها را وادار به بُغض امیرالمؤمنین عمربن خطابس جدا کننده‏ی حق از باطل در میان این امت؛ کنند!.

به هر حال شما سکوت امام علی را در خصوص قضیه‏ی خلافتی که به- گفته‏ی شما ابوبکرس آن را از او غصب کرده است- توجیه می‏کنید و می‏گویید: اهتمام اول و آخر او وحدت مسلمین و عدم اختلاف آن‌ها بود، با آن که خلافت و امامت همان‏گونه که شما می‏گویید یکی از حق‏هایی است که خداوند پشت هفت آسمان بر آن تصریح نموده است، و پیامبرص مجدداً در (غدیرخم) بر آن تأکید کرد. امّا چه توجیهی برای آن سکوت زشت و شرم آور دارید؟ آن سکوت کاملی که هیچ انسان شرافتمندی نه نسبت به خود و نه نسبت به دیگران آن را نمی‏پسندد؟ حال چه رسد به علی بن ابی طالبس که قهرمان و دلاور اسلام است؟

عمرس دشمن علیس و شوهر دختر اوست!!

این سؤال را از آن برادر شیعی پرسیدم: آیا تو دختر و محبوبت را به ازدواج دشمن خود در می‏آوری؟ گفت: خیر؛ هرگز، هر چند که اسباب و شرایط و ظروف اقتضا کند امکان ندارد که دختر و محبوبم را به نکاح دشمنم درآورم، حتی اگر با فشار مادی و روحی روبه‌رو شوم.

گفتم: چیزی که برای خود و دخترت نمی‏پسندی برای امام علی بن ابی طالبس و دخترش ام‏کلثومل می‏پسندی؟

گفت: چه‌طور؟

گفتم: در کتاب‌ها و منابع دینی شما ذکر شده که امام علی دختر و محبوب خویش ام‏کلثوم دختر فاطمه زهرا را به ازدواج مهم‏ترین دشمنش (از دیدگاه شیعه) در آورده که همواره برای علی و همه ائمه‏ی اطهار و شیعه‏ی امامیه در طول تاریخ آن‌ها بزرگ‌ترین دشمن بوده است.

عمرس سبب اول و آخر در ضایع شدن خلافت از دست علی و رسیدنش به ابوبکر صدیقس بود، او (از دیدگاه شیعه) نه تنها دشمن است؛ بلکه کافر و مرتد و ظالم هم هست، او از ابلیس هم کافرتر است، جایگاه او قعر آتش دوزخ است، شیعیان امامیه شب و روز با فرستادن لعنت بر او تقرّب خدا را می‏جویند.

سؤال من این است: آیا برای مسلمان جایز است دخترش را به ازدواج یک کافر مرتد درآورد که سرانجام و سرنوشت او بسوی جهنّم است؟

علمای شیعه و سنّی بر عدم صحت ازدواج زن مسلمان با کافر متفق هستند، پس چطور علیس راضی شد و موافقت کرد که دخترش (ام کلثوم) را به نکاح عمربن خطابس (که شما او را کافر و مرتد می‏پندارید) درآورد.

تنها توجیهی که علمای شیعه‏ی امامیه در این خصوص دارند روایت ابوجعفر کلینی در فروع (الکافی)[[7]](#footnote-7) است که از امام جعفر صادق نقل کرده در مورد آن ازدواج گفت: «آن فرج و شرمگاهی بوده که از ما غصب شده است)[[8]](#footnote-8). ما از مدعیان این سخن می‏پرسیم: آیا عمرس ام کلثوم را به صورت مشروع نکاح کرد یا قهراً او را غصب کرد؟

معنای سخنی که به جعفر صادق نسبت داده می‏شود واضح و روشن است، آیا ابوعبدالله چنین سخن باطلی را در مورد دختر علیس می‏گوید!.

 باز هم اگر عمرس ام‌کلثوم را غصب کرده؛ چگونه پدرش شیر خدا صاحب (ذوالفقار) و جوان‌مرد قریش قبول کرده است؟ امروز بعضی از علمای شیعه به منظور ایجاد شک و گمان در مورد روایت ازدواج عمرس با ام کلثوم حرف‏هایی می‏زنند، در حالی ‏که آن روایت در کتاب‌های شما شیعیان ثابت و ماندگار است، و (طوسی) در کتاب خود (تهذیب الاحکام)[[9]](#footnote-9) می‏گوید: «ام کلثوم دختر امام علی÷ با فرزندش زید بن عمر بن خطاب همزمان در یک وقت وفات یافتند، و معلوم نبود کدام یک پیش‏تر فوت کرده است، هیچ یک از آن‌ها از همدیگر ارث نبردند، و بر هر دوی آن‌ها یک نماز میّت خوانده شد».

در حقیقت عمر بن خطابس با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالبس ازدواج نمود، و زید بن عمر از او متولد شد، و قطعاً امام علیس این ازدواج و خویشاوندی را تبریک گفت، و محدثین شیعه به مشروعیت آن ازدواج اعتراف کرده‏اند.

کلینی از معاویه‏ی بن عمار بن ابی عبدالله÷ روایت می‏کند که گفت: از او سؤال کردم در مورد زنی که شوهرش وفات یافته است، آیا زمان عده را در منزل شوهرش سپری کند یا هر جایی که خود می‏خواهد؟ گفت: «بلکه هر جایی که آرزو داشته باشد، چون علیس وقتی که عمرس وفات یافت نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه‏ی خودش انتقال داد»[[10]](#footnote-10).

آقای مصطفی حسینی طباطبائی در کتاب (حل اختلاف بین شیعه و سنی در مسئله امامت- ص47- می‏گوید: «آن ازدواج در کتاب‌های (الارشاد) تالیف شیخ مفید و (التهذیب) تالیف شیخ طوسی، و در (وسائل الشیعه) تالیف حر عاملی و دیگر کتاب‏های جدید شیعه ذکر گردیده و به آن تصریح شده است».

\*\*\*

نامگذاری فرزندان به اسم دشمنان!!

از آن برادر شیعه پرسیدم: آیا امکان دارد که فرزندانت را به نام‏های سرسخت‏ترین دشمنانت نامگذاری کنی؟ دشمنانی که حقوقت را از تو سلب کرده‏اند، همسرت را زده‏اند و منزلت را سوزانده‏اند، و زن حامله‏ات را دچار سقط جنین کرده باشد، و اضافه بر آن؛ آن‌هاکافر و روی برتافته از دین خدا باشند، و جایگاه آنان جهنم و بدترین قرارگاه است.

گفت: خیر، و هزار بار خیر، این امر ناممکن است، چطور نام سخت‏ترین دشمنانم را برای پسر و دخترانم اختیار می‏کنم، اگر نام هیچ عیب و اشکالی ندارند، بلکه تمام عیب در مُسمّی و حامل آن است.

گفتم: آن چه گفتید زیبا است، نام‏ و اسم جای بث نیست، احیاناً به کسی می‏گوییم زیبا است اما در حقیقت زشت است، و به شخص دیگری می‏گوییم خوب است اما در حقیقت بد است،...، اما امر عجیب و بعید در شأن شما شیعیان این است که از نام‌هایی پرهیز می‏کنید که ائمه بزرگوار برای پسران و دختران‌شان می‏پسندند، و از این ‏که دختران و پسران خویش را به این نام‌ها نامگذاری کنید امتناع می‏ورزید، و هیچ دلیلی ندارد جز این که نام اصحاب پیامبرص هستند، و به محبت ابوبکر و عمر و عثمان و عائشهش مربوط می‏شود، بسیاری از مردم عامی شیعی امروز وقتی از این حقیقت مطلع می‏شوند که سال‌های سال از آن‌ها مخفی شده متعجب و شگفت‏زده می‏شوند، چون علمای شیعه و سخنوران منبر و حسینیه‏ها این حقایق را از آن‌ها پنهان کرده‏اند. و حقیقت این است که ائمه‏ی اطهارش پسران و دختران‌شان را به نام‏های ابوبکر، عمر، عثمان و عائشه نامگذاری کرده‏اند، و در انجام آن کار احساس حقارت نکرده‏اند، بلکه تمام محبت، احترام و عزت را در آن کار دیده‏اند و بدان افتخار کرده‌اند، و آن‌ها در اذهان شیعه‏ی امامیه همان شخصیاتی هستند که با نفاق، کفر، ارتداد و برگشتن به عقب پیوند و ارتباط دارند.

این امیرمؤمنان است که پسرانش را به نام‏های ابوبکر و عمر نام‏گذاری کرد که برادر حسن و حسین هستند[[11]](#footnote-11). و پس از او امام حسن بن علیس پسرانش را ابوبکر و عمر نام نهاد، و امام حسینس هم چنین کرد. و امام علی بن حسین (زین العابدین) یکی از پسرانش را عمر نامید. و نیز امام موسی بن جعفر(کاظم) یکی از دخترانش را عائشه نامید، و امام علی بن موسی(الرضا) و دخترش را عائشه نامید، همچنین امام علی بن محمد هادی دخترش را عائشه نامید. این حقایق در کتاب‌های شیعه‏ی امامیه ذکر شده اما از مسلمانان شیعه مخفی کرده‏اند. ای شیعیان امروز آیا شما باتقواتر و بزرگ‌تر از ائمه‏ی هستید؟! و آیا شما از آن‌ها وارع‏تر هستید؟ آیا این ادعا صحیح است که شما در همه مسائل بزرگ یا کوچک از دین و اخلاق و نام و نام‏گذاری به ائمه‏ی اطهار اقتدا می‏کنید! حال آن‏که آن‌ها چنین بوده‏اند.

سخنرانان و روضه‏خوانان حسینیه‏ها در مناسبت‏ها حادثه‏ی (کربلا) را یادآوری می‏کنند، به ویژه به مناسبت سوگوار‏ی حادثه کربلا و عاشورا آن حادثه‏ی تلخ تاریخی را بصورت خسته‌کننده توضیح می‏دهند و از آن سخن می‏گویند.

در این مناسبت‏ها از قهرمانی و فداکاری‏های کسانی یاد می‏کنند که در کنار امام حسینس شهید شده‏اند. اما شگفتا که از ذکر نام‏ پسران علی بن ابی طالب و دو برادر امام حسن و امام حسین خودداری می‏کنند، چون نام این شخصیت‏های بزرگوار ابوبکر و عمر بوده و دارای نام سایر پسران ائمه و سایر همراهان هستند، و که از جمله‏ ابوبکر بن علی، ابوبکر بن حسن بن علی، و عبدالرَّحمن بن عقیل بن ابی طالب هستند.

این شخصیت‏های بزرگوار به کلّی فراموش شده‏اند، مثل این‏که اصلاً آن‌ها در این دنیا نبوده باشند و در واقعه‏ی طف و حادثه‏ی کربلا در جهاد و استشهاد امام حسین با او شرکت نکرده باشند، آن‌ها فقط نام‌های زیر را ذکر می‏کنند:

اوّل: فرزندان امام علی بن ابی طالب، که عبارتند از: حسین، جعفر و محمد) و ذکر نام‌های (ابوبکربن علی، عمر بن علی و عثمان بن علی) برادران امام حسینش را اهمال و نادیده گرفته‏اند.

دوم: از شهادت پسران حسینس که علی اکبر و عبدالله هستند یاد می‏کنند و بس.

سوم: شهادت فرزندان حسنس را ذکر می‏کنند که عبدالله بن حسن و قاسم بن حسن هستند، اما از ابوبکر بن حسن ذکری به میان نمی‏آید و او را اهمال می‏کنند.

چهارم: شهادت قهرمانانه‏ی پسران عقیل بن ابی طالب را ذکر می‏کنند، که جعفر و عبدالله بودند و از ذکر نام عبدالرَّحمن بن عُقیل خود‏داری می‏کنند.

اکنون ما سؤال می‏کنیم: به چه دلیلی سخنرانان و روضه‏خوانان حسینیه‏ها از ذکر اسامی آن بزرگواران خودداری می‏کند؟! مگر به گمان شما آن‌ها پسران ائمه‏ی معصوم نیستند؟ مگر خداوندأ به واسطه‏ی شهادت در راه او و همراهی با امام حسین بر آن‌ها منّت ننهاده است؟

دلیل روشن ومعلوم است، چون این بزرگواران دارای نام اصحاب و یاران پیامبرص یعنی ابوبکر، عمر، عثمان وعبدالرحمن هستند، و شیعه حوصله‏ی شنیدن آن اسامی را ندارند، حتی اگر نام پسران ائمه‏ی اطهار هم باشند.

و به آن دلیل در جامعه‏ی شیعه‏ی امروزی اسم ابوبکر، عمر، عثمان، عائشه، حفصه، عبدالرحمن، طلحه و زبیر..تا آخر) بسیار نایاب است و شاید اصلاً یافت نشود.

آن اسامی در جوامع شیعی کنونی در (ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس، عراق، سوریه، لبنان، هندو پاکستان تقریباً رو به کاهش است.

شیعه امامیه از ذکر این اسامی بزرگ بد‏بینند و آن‌ها را به فال بد می‏گیرند، حال آنکه ائمه‏ی معصوم پسران و دخترانشان را به آن نامها نامگذاری کرده‏اند.

من نم‏یدانم، آیا شیعیان امروز بیشتر از ائمه‏ی معصوم ورع و پرهیزگاری دارند و آیا آن‌ها مؤمن‏تر و مخلص‏تر از ائمه‏ی معصوم هستند؟ به خدا قسم نه، و هزار بار نه، شاید به من بگویید: آن نامگذاری‏ها از روی تقیه و ناچاری بوده تا از شر متجاوزان به حقوق اهل بیت و ائمه نجات و رهایی یابند، من در جواب می‏گویم: این تقیه با ایمانی که در قلب اهل بیت بوده کاملاً متضاد و ناسازگار است، علاوه بر صفتهای کم‏نظیر ایشان؛ از قبیل مردانگی و شجاعت و ... لذا است برای شیعه زشت و ننگ که شخصیت آن‌ها را تحقیر کنند، و آن‌ها را به چیزهایی توصیف کنند که مخالف شخصیّت و جایگاه آن‌ها است.

ای برادر شیعه! حقیقتاً این کینه تاریک و سیاه شما نسبت به اصحاب بزرگوار است که شما را آن‏قدر بدبین کرده که حتّی از نامگذاری فرزندانتان به اسامی اصحاب بزرگوارش خودداری می‏کنید.

چنان‏چه قبلا ذکر کردم در انجیل آمده است: «...هرگاه نمک بگندد چه می‏زنند.. و هرگاه نور دل به تاریکی تبدیل شود؛ دیگرتاریکی‏ها معنایی ندارند».

و در انجیل نیز آمده است: «آیا از خار انگور چیده می‌شود؟».

آن قضیه مرا واداشت که از قضیه‏ای دیگر برایت بحث کنم که کم‏اهمیت‏تر از آن بحث نیست، و همچنان آخوندها، نویسندگان، مورخین و ادیبان شیعه آن را اهمال کرده و نادیده گرفته‏اند. و آن قضیه هم عدم اهتمام شیعه نسبت به سیره‏ی پاک پیامبرص است.

در زمانی که هزاران تألیف و کتاب را در مورد سیره و زندگی و تاریخ ائمه‏ی اطهار و اهل بیتش می‏یابیم، چرا کتاب‌هایی را که بیانگر سیره و رفتار برترین پیامبران (محمّدص) را نمی‏بینیم، و اگر هم پیدا کنیم، خلاصه و چکیده‏ای از زندگینامه‏ی او بیش نیست، و بسیار به ندرت می‏بینیم یکی از خطیبان منبر حسینیه‏ها از تاریخ و زندگی‌نامه‏ی پیامبرص سخن بگوید، و نیز به ندرت می‏بینیم یا می‏شنویم کسی زندگی‌نامه‏ی پیامبر گرامیص را در مساجد و حسینیه‏ها به طلاب تدریس کند، بلکه حتی درحوزه‏های علمیه هم تدریس سیره‏ی نبوی ندارند. و گویی همه تاریخ اسلام بزرگ تنها در زندگی‌نامه‏ی ائمه‏ی بزرگوار خلاصه شده است.

ای برادرشیعه ارجمند! آیا می‏دانید چرا؟ دلیل روشن است، چون تاریخ پیامبرص در برگیرنده تاریخ و سیره‏ی اصحاب و یاران او از جمله ابوبکر و عمر هم هست، و زندگی آن‌ها با هم آمیخته بود، و و قابل جدا کردن نیست، و آخوندهای شیعه حوصله‏ی ذکر اسامی و بحث فداکاری‏های آنان در راه خدا و اسلام را ندارند.

چگونه اصحاب بزرگوار را یاد می‏کنند حال آنکه آن‌ها را کافر و مرتد قلمداد می‏نمایند، و آن‌ها را به زشت‏ترین صفات توصیف می‏کنند.

واقعاً این یک حالت روانی و بیماری عقلی و روانی است که از ذکر اسامی افرادی برحذر باشی که آن‌ها را کافر و مرتد و منافق و در نهایت حزب شیطان می‏پنداری.

با من نوشته‏‏ی شیخ عبدالحسین بن مظفر را بخوان که در بین شما معروف به ابوذر زمانه بوده است. او در کتابش (الشافی فی اصول الکافی) می‏گوید:

«واقعاً آن عارفان، اصحاب پیامبرص، چون از برهان روشن و راه‏های تابناک و اطاعت از غیر اهل بیت عصمت و طهارت رویگردان و منحرف شده‏اند، شیطان آن‌ها را گمراه کرد، پس فاصله گرفتن از آن اصحاب فاصله گرفتن از حزب شیطان است»!

استاد (عیاده ایوب کبیسی) در کتاب ارزشمند خود به عنوان: (صحابه رسول اللهص فی الکتاب والسنّه) می‏گوید: شگفت‏ترین چیزی که در کتاب‏های شیعی در مورد اصحاب رسول خداص خواند‏ه‏ام آن است که محمد خالصی شیعه در نامه‏ی خود به محمد بهجت بیطار در تاریخ 26/ ربیع الاول1382هجری- نوشته است که می‏گوید: «اصحاب را به نیکی یاد نمی‏کنم، چون نمی‏خواهم به وسیله مخالفت کردنم با قرآن و سنت در مدح کسی که قرآن و سنت او را ملامت کرده است با خشم و عذاب خداوند رو به رو شوم، و نمی‏خواهم بر اثر تعریف و تمجید از کسی که قرآن مجید و احادیث متواتره‏ی پیامبرص رفتار و کردارش را زشت جلوه می‏دهد با قهر خدا رو به روشوم، روی‏هم رفته آنچه من می‏‏نویسم و می‏گویم این است که در قرآن و سنّت اصحاب به نیکی ذکر نشده‏اند، و به دلیل این‏که صحابه هستند به فضیلت آن‌ها اشاره نکرده است».

بنابراین شیعه‏ی امامیه چطور تاریخ آن صحابه‏ی کرام را یاد می‏گیرند و یاد می‏دهند، زیرا همانگونه که (خالصی) گفته می‏ترسند با قهر و عذاب خدا روبه روشوند؟

و آن هم امامتان (خمینی) که در وصیت‏نامه آخر حیات حیان می‏نویسد: «من‌ با جرأت‌ مدعی‌ هستم‌ که‌ ملت‌ ایران‌ و تودۀ‌ میلیونی‌ آن‌ در عصر حاضر بهتر از ملت‌ حجاز در عهد رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌ و آله‌ ـ و کوفه‌ و عراق‌ در عهد امیرالمؤمنین‌ و حسین‌ بن‌ علی‌ ـ صلوات‌ الله و سلامه‌ علیهما ـ می‌باشند. آن‌ حجاز که‌ در عهد رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌ و آله‌ ـ مسلمانان‌ نیز اطاعت‌ از ایشان‌ نمی‌کردند و با بهانه‌هایی‌ به‌ جبهه‌ نمی‌رفتند، که‌ خداوند تعالی‌ در سورۀ‌ «توبه» با آیاتی‌ آن‌ها را توبیخ‌ فرموده‌ و وعدۀ‌ عذاب‌ داده‌ است‌. و آنقدر به‌ ایشان‌ دروغ‌ بستند که‌ به‌ حسب‌ نقل‌، در منبر به‌ آنان‌ نفرین‌ فرمودند. و آن‌ اهل‌ عراق‌ و کوفه‌ که‌ با امیرالمؤمنین‌ آنقدر بدرفتاری‌ کردند و از اطاعتش‌ سر باز زدند که‌ شکایات‌ آن‌ حضرت‌ از آنان‌ در کتب‌ نقل‌ و تاریخ‌ معروف‌ است‌. و آن‌ مسلمانان‌ عراق‌ و کوفه‌ که‌ با سیدالشهدا ـ علیه‌السلام‌ ـ آن‌ شد که‌ شد. و آنان‌ که‌ در شهادت‌ دستْ آلوده‌ نکردند، یا گریختند از معرکه‌ و یا نشستند تا آن‌ جنایت‌ تاریخ‌ واقع‌ شد. اما امروز می‌بینیم‌ که‌ ملت‌ ایران‌ از قوای‌ مسلح‌ نظامی‌ و انتظامی‌ و سپاه‌ و بسیج‌ تا قوای‌ مردمی‌ از عشایر و داوطلبان‌ و از قوای‌ در جبهه‌ها و مردم‌ پشت‌ جبهه‌ها، با کمال‌ شوق‌ و اشتیاق‌ چه‌ فداکاریها می‌کنند و چه‌ حماسه‌ها می‌آفرینند...».

آیا کاری از دست مسلمان ساخته است جز اینکه در برابرآن مقایسه‏ها بگوید: پاک و منزهی خدایا، این بهتان بزرگی است»!.

به خاطر این اسباب و غیر آن‌ها آخوندها و سخنرانان شیعه از سخن گفتن در مورد زندگینامه‏ی پیامبرص خودداری می‏کنند، چون زندگی‏نامه‏ی پیامبرص تاریخ اسلام را در صفحه‏های تابناک و درخشانش به تصویر می‏کشاند.

زیبا است که در این مناسبت کلام موسی موسوی را که در کتاب (الثورة البائسة)ذکرکرده نقل کنیم، می‏گوید: «خمینی و پدرش از هند آمدند، و غیر از این نسب معلومی ندارد، چه معمایی در آن نهفته هست»؟ خدا می‏داند.

\*\* \*

خداوند**أ** راضی است، و شیعه نفرین می‏کند؟

 سپس ای شیعه‏ی عزیز، با من بیا به قضیه‏ی دیگری در مورد اصحاب کرامش بپردازیم. به حقیقت خداوند متعال از آن بزرگواران راضی گردید، و سند رضایت و مدح خود را در قرآن مجید بر آن‌ها نازل فرمود، برای این‏که تا قیامت آن را تلاوت کنند، آنجا که خداوندأ فرمود:

﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا١٨﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دل‌هایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل‌هایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد».

و در آیه‏ی دیگر فرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ٧٤﴾ [الأنفال: 74].

«بی‏گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند؛ و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقه مؤمن و باایمانند (و شایسته واژه مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانه پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است».

و فرموده‏ی خدا در سوره (فتح:29):

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

و خداوند متعال فرمود:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100]

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

آیاتی که در رابطه با این موضوع در قرآن ذکر شده زیاد و متعدد هستند، و تمام آن‌ها شامل مدح و ثنا و اعلان خوشنودی از اصحاب بزرگوارش است.

چطور خدای متعال از آن‌ها راضی شده ولی شما جماعت شیعه‏ی امامیه آن‌ها را دشنام می‏دهید و طعنه میزنید و قدر و منزلت و جایگاه آن‌ها را پایین می‏آورید؟ آن‌ها کسانی هستند که پیامبرص در خصوص ایشان فرمودند: «لا تسبوا أصحابی، فو الذي نفسی بيده لو أنّ أحدکم أنفق مثلَ اُحد ذهبا ما أدرك مدّ أحدهم ولا نصيفه»متفق علیه.

یعنی: «یاران مرا ناسزا نگویید، قسم به کسی که جان من در دست او است اگر کسی از شما به مقدار کوه اُحد جواهرات را صرف کند، به مشتی از صدقه و حتی به نیم مشت آن‌ها نمی‏رسد». [حدیث متفق علیه است].

اما آخوندهای شیعه در باره‏ی آن بزرگواران که حامل پرچم اسلام به همه‏ی اقطار زمین در مشرق و مغرب بودند، و با جان و مال خود در راه خدا تلاش کردند و جهاد نموده‌اند، چه می‏گویند.

برادر محترم، دوست دارم دو عبارت از گفتار آخوندهای شما را برایت نقل کنم، یکی از آن‌ها از گذشتگان شیعه آن هم شیخ استادتان «کلینی) از کتاب (الکافی) و دیگر از علمای معاصرین که (خمینی) است و از کتاب (کشف الاسرار).

اوّل (کلینی) در باره‏ی ابوبکر و عمر می‏گوید: «شیخین (ابوبکر و عمر) بدون توبه از دنیا رفتند، و فراموش کرده بودند با امیرمؤمنان چه کردند، لعنت خدا و فرشتگان ومردم برآنان باد». (پناه بر خدا از کفر).

اما (خمینی) با صراحت گفته: «ابوبکر و عمر و عثمان خلفای رسول خداص نبوده‏اند، بلکه فراتر از آن، آن‌ها احکام خدا را تغییر دادند، حرام خدا را حلال نمودند، و به فرزندان پیامبرص ستم روا دیدند، و نسبت به قوانین خدا و احکام دین جاهل بودند».

توجه کن قرآن کریم در باره‏ی اصحاب بزرگوار چه می‏فرماید، و شیعه در مورد آن‌ها چه می‏گویند. قرآن از آن‌ها اعلان رضایت می‏کند و شیعه آن‌ها را دشنام و نفرین می‏گویند، کدام را تصدیق نماییم؟

قطعاً انسان مؤمن و پرهیزگار و با تقوا کلام پروردگار جهانیان را تصدیق می‏نماید.

ای برادر محترم، بیا با هم به این حادثه گوش دهیم که داستان یکی از آخوندهای شیعه‏ی امامیه است و (مصطفی حسینی طباطبائی) آن را در کتابش(حل اختلاف شیعه و سنی در مسئله امامت) نقل کرده است.

 قصه- از ابراهیم بن قدامه بن حاطب از پدرش، و او هم از علی بن ابی الحسین ملقب به زین العابدین روایت شده که گفت: «چند نفر از اهل عراق نزد من آمدند، از ابوبکر و عمر و عثمان یاد کردند و به آن‌ها طعنه زدند، بعد علی بن حسین؛ خطاب به آن‌ها گفت: آیا شما از مهاجرین اولیه هستید که خداوند در مورد آن‌ها فرموده:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ٨﴾ [الحشر: 8].

«همچنین غنائم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند».

آن چند نفر در جواب گفتند: خیر ما آن‌ها نیستیم.

 گفت: پس شما از انصار و یاری دهندگان پیامبرص هستید که خداوند در وصف آن‌ها فرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٩﴾ [الحشر: 9].

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

باز هم در جواب گفتند: نه، ما از انصار نیستیم.

زین العابدین گفت: اما شما خودتان را از آن دو دسته تبرئه ساختید، و من هم گواهی می‏دهم که شما از جمله کسانی نیستید که خداوندأ در شأن آن‌ها می‏فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠﴾ [الحشر: 10].

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

سپس زین العابدین فرمود: بیرون شوید، خدا شما را لعنت کند».

\*\*\*

افراط در محبت و افراط در بُغض و کینه‏ورزی

به آن برادر شیعه گفتم: آیا می‏دانی مشکل تو و فرقه‏ی تو چیست؟

در جواب گفت: نمی‏دانم به نظر شما مشکل ما چیست؟

گفتم: مشکل تو و همه شیعیان در یک جمله خلاصه می‏گردد: افراط در محبت، و افراط در بغض و کینه‏ورزی، و این مشکلی است که نه تنها شیعه، بلکه همه بشریت از آن رنج می‏برد.

 کسی که دوستش داریم (مبارک) است، و آن که را دوست نداریم (ابلیس) می‏دانیم، نقطه‏ و حد وسط نداریم. یا زیاده‏روی در محبت اشخاص تاحد قداست و (پاک و بزرگ پنداشتن) و یا افراط در کراهیت و بغض اشخاص و کاستن از قدر آن‌ها تاحد (نجس پنداشتن) است.

و این همان اشتباهی است که یهود و نصاری در اعتقاد خود نسبت به حضرت عیسی÷ مرتکب شدند، یهود از او متنفر بودند، و دعوتش را نپذیرفتند، و برای قتل او توطئه چینی کردند، او و مادرش را فرزند زنا معرفی کردند- هر دوی آن‌ها منزه و دور از آن هستند- ولی در واقع تنفرشان از عیسی آن‌ها را از این که تن به آن حق دهند که حضرت عیسی÷ از جانب خداوندأ آورده بود کور و نابینا شدند، و یهودیان بطور مداوم تا امروز هم بغض و کینه‏ی او را در دل می‏پرورانند و او را نفرین می‏کنند، و مادر پاک و بزرگوراش را که مریم دختر عمران است؛ با صفت‏های زشت و بد توصیف می‏کنند.

اما نصاری و مسیحیان درست بر عکس آن‌ها هستند، محبت آن‌ها برای حضرت مسیح÷ به حد (تقدیس و خدا و به فرزند خدا خواندن) رسید- خدا پاک و منزه است از اینکه پسر و فرزند داشته باشد- ولی محبت آنان را در راستای بشر بودن ایشان÷ کور و نابینا کرده است، در هردو حالت نقص و اشکال در فکر کردن و اندیشیدن است که منجر به نقص و خلل در عقیده می‏گردد. شیعه‏ی امامیه در اعتقادات به همان بلایی گرفتار شدند که یهود و نصاری بدان گرفتار شده‏اند، و در محبت و دوست داشتن ائمه‏ی اطهار تا حد (غلو و تقدیس و معصوم پنداشتن) افراط و زیاده‏روی می‏کنند، و در بغض اصحاب بزرگوارش تا حد (احتقار و پلید پنداشتن) مبالغه و زیاده‏روی می‏کنند.

به مثالی گوش کن در مورد این افراط و پاک و منزّه پنداشتن شأن ائمهش که در (بحارالأنوار) تألیف آقای مجلسی است، در آن روایت ساختگی از امام صادق آمده است که گفت: «به خدا سوگند علم اولین و آخرین به ما داده شده است، یکی از یارانش پرسید: فدایت گردم آیا نزد شما علم غیب هست؟ امام جعفر گفت: وای بر شما من می‏دانم چه که در پشت مردان و در رحم زنان هست، وای بر شما باید سینه‏هایتان را بگشایید و چشم‌هایتان بینا باشد، ما حجت خدا بر خلق خدا هستیم، و جز دل مؤمن نیرومند ظرفیت آن را دارد که مانند کوه‏های تهامه قوی باشد، البته فقط به اذن خدا، والله اگر بخواهم همه سنگ‏ریزه های کوه تهامه را برای‌تان حساب کنم، دقیق تعداد آن را به شما می‏گفتم، و هیچ شب و روزی نیست که سنگ ریزه‏ها در آن متولد نشوند، همان‏گونه که مردم متولد می‏شوند، به خدا سوگند با هم کینه توزی و دشمنی خواهیدکرد، تا این که بعضی از شما بعض دیگر را خواهد خورد».

و در کتاب (الکافی) کلینی از عبدالله بن بشر از ابی عبدالله روایت شده که گفته: «من می‏دانم آن‏چه که در زمین و آسمآن‌ها هستند، و می‏دانم آن‏چه در بهشت و آن چه در جهنم است، و می‏دانم چه شده و آن چه خواهد شد..».

آیا افراطی بیشتر و بزرگ‏تر از آن افراط را دیده ای، و انحرافی را در اعتقاد همچون آن انحراف دیده‏ای؟

پس- ای برادر محترم- پیشوایان شما معتقدند که آن‌ها از غیب خبر دارند، و به آن‏چه در پشت مردان و رحم زنان است، و نیز به آن چه در زمین و آسمآن‌ها است آگاه هستند، و از آن چه در بهشت و جهنّم است خبر دارند، و به آن چه شده و خواهد شد آگاهند، بلکه ائمه کار خلق آفرینش می‏کنند و تصویر همه چیز را در این دنیا می‏کشند، پس بعد از این همه افراط و مبالغه‏گویی چه کاری را برای خدا باقی گذاشته‏اید؟

این (افراط و تفریط) یک درد قدیمی است که شما به آن مبتلا شده‏اید، همان‏گونه که قبل از شما یهود و نصاری به آن مبتلا شدند، و شما را دچار کوری و تاری دید و عدم ادراک حق روشن کرده است. پیامبرص زمانی به آن درد کشنده اشاره کرد که رو به اصحابش فرمودند: «لا تطروني کما اطرت النصاری ابن مریم، إنما أنا عبد الله، فقولوا: عبد الله ورسوله» روایت بخاری. یعنی: مرا تمجید نکنید همان‏گونه که نصاری پسر مریم را تمجید کردند، من بنده‏ و فرستاده‏ خدا هستم، بگویید بنده و فرستاده‏ی خدا.

آری.. به حقیقت دچار درد ملت‏های پیشین از جمله یهود و نصاری شده‏اید، در (محبت وپاک کردن) آل بیتش افراط و زیاده روی کردید تا جایی که او را به مقام (الوهیت) و(ربوبیّت) رساندید، و اما (خوارج) آن فرقه‏ی- خونین- گمراه، با امام علیس دشمنی کردند تا او را به قتل رساندند.

اما اهل سنت و جماعت در قضیه‏ی محبت و بُغض پایبند به حق و راستی هستیم، به دور از افراط و تفریط، و دور از مبالغه و انحراف، نزد ما اهل سنت و جماعت جز پیامبر بزرگوارص اشخاص معصوم یا مقدس و پاک شده وجود ندارد، و تنها او در رابطه با آن چه از جانب پروردگار تبلیغ می‏کند معصوم است، و سایر مردم گاهی به حق اصابت می‏کنند، و گاهی به اشتباه می‏روند، معصوم کسی است که خدای عزوجل او را مصون و محفوظ گرداند، (رسول خداص فرمود:) من بنده و فرستاده‏ی خدا هستم.

\*\*\*

پیروی کورکورانه از علمای دین

یکی از بارزترین پدیده‏هایی که در همه نقاط جهان شیعه از آن رنج می‏برند قضیه‏ی مرجعیت است، چون انسان شیعه جز با تقلید از یک مرجع دینی شیعه عبادات و فعالیّت‏های دینیش صحیح نیست؛ و نمی‏تواند از جاذبه و تأثیر آن مرجع دینی نجات و رهایی یابد، و این امر به نسبت (مقلد) یکسان است در هر سطحی از علم و روشن‏فکری و جایگاه اجتماعی قرار گرفته باشد فرقی به حال او نمی‏کند.

 تقلید و پیروی از مرجع دینی در زندگی انسان شیعه یک مبدأ اعتقاد پایه‏ای است، و فتوایی که مرجع دینی صادر می‏نماید برای پیروانش در امور ریز و درشت و کوچک و بزرگ دینی ایشان الزام و اجبار به حساب می‏آ‏ید، و حتی در تمام امور دنیوی خود از او تقلید می‏کنند.

طبقه و رتبه‏بندی در جامعه‏ی شیعه مسئله‏‏ای معروف است، همچون رتبه بندی (قداست) موجود نزد نصاری به ویژه شاخه‏ی کاتولیک، بنابراین در عراق و خلیج فارس از نویسندگان شیعه و علمایان آن‌ها افراد زیادی را دیدیم که در مورد تقدیس و تعظیم آیت الله (سیستانی)، و قبل از او در مورد آیت الله العظمی خویی و محمد باقر صدر و غیره مقالات زیادی را به رشته‏ی تحریر در آورده‏اند.

از زمان تشکیل دولت صفویه و انتشار مذهب شیعه در ایران با استفاده از قدرت و خشونت؛ در جامعه شیعه برترین امتیارات اجتماعی به مرجع شیعه واگذار شده است، و تا کنون هم آن تأثیر و جایگاه برای آخوند و مرجع شیعه به جای خود قرار دارد.

جایگاه و امتیاز سخن مرجع دینی شیعه را طوری جلوه‏ می‏دهد که بیش‏ترین اهمیت و قداستش را در روح و روان و دل شیعه داشته باشد، بنابراین انسان شیعه توان رد کردن حرف مراجع شیعه و مصاحبه و مناظره با آخوند و مرجع دینی را ندارد، چگونه با او مناقشه می‏کند و نظرش را بر او رد می‏نماید در حالی که آن مرجع نمایندگی امام غایب (مهدی منتظَر) را بر عهده دارد و در میان امّت و جامعه‏ی شیعه‏ی امامیه؛ وکیل اوست؟

از آنجا می‏توانیم علّت پیروی کردن عموم شیعه از علما و مراجعشان را درک کنیم و بشناسیم، و بدانیم که رد کردن بر آن‌ها مانند رد کردن بر امام غایب است، و رد کننده بر امام چون رد کننده بر رسول خداص است، و رد کننده بر رسول خداص چون رد کننده بر خدای تعالی است!!.

از این دیدگاه انسان شیعه جرأت و جسارت مناقشه و جواب دادن به مرجع دینی را ندارد، و تنها کاری که بر او واجب است تبعیت و پیروی و تسلیم شدن و گردن نهادن و تواضع و فروتنی در برابر حرف اوست.

و این در واقع و حقیقت پیروی کورکورانه و تسلیم شدن به این آخوند و آن آخوند شیعی است، او در واقع مانند شاگردی است در زیر دست استاد جاهل که به شاگردش می‏گوید: چراغ عقلت را خاموش کن و دنبال من بیا.. همانطور بدون مناقشه و مناظره و فکر کردن، و بدون علم و اطلاع درست باید پیروی کند.

 در پرتو این تقلید کورکورانه هر کسی که از مذهب شیعه‏ی امامیه خارج شود، یا سرپیچی کند، در معرض اذیت و آزار و تبعید و یورش و بدنام کردن و تحقیر علم و شهرت روبرو شده و خواهد شد، و گاهی تا مرز قتل او ادامه می‏یابد، همان‏گونه که برای بسیاری از بزرگان شیعه پیش آمده، کسانی که انحرافات را کنار گذاشته و به آن خرافات پاسخ داده‏اند، بعد از این‏که خدا به وسیله‏ی هدایت و توفیق و ملحق شدن به جمع اهل سنت و جماعت و ترک مذهب شیعه و عدم پذیرش آن بر آنان منت نهاد. از جمله علامه (برقعی) که نوه‏ی امام رضا و صاحب کتاب‌های مهمی مانند (بت شکن) که در نقد کتاب (الکافی) کلینی نوشته و اساساً آن را باطل و ملغی کرده است.

 همچنین استاد احمد کسروی صاحب کتاب (شیعه و شیعه‏گری) و استاد سیدموسی موسوی صاحب کتاب (الشیعه و التصحیح) وکتاب (الثورة البائسه)**،** و نیز استاد احمد کاتب صاحب کتاب (تطور الفکر السياسی الشيعي) که در آن وجود امام مهدی منتظَر را نقض انکار کرده است. همچنین آقای آیت الله العظمی ابوالحسن الاصفهانی و سید حسین موسوی صاحب کتاب (لله..ثم للتاريخ)(اهل بیت از خود دفاع می‏کنند).

علاوه بر این‏ها جمع زیادی دیگر از علماء و اساتید برجسته‏ی شیعه که از نعمت هدایت الهی بهره‏مند شده و تمام خرافات و افسانه‏های شیعه‏ی (صفوی) خونین و تروریست را رها کرده اند.

سپس امام برقعی فرزند امام ابوالحسن اصفهانی با ترور به قتل رسید، همان‏گونه که احمد کسروی و سید حسین موسوی (رحمهم الله جميعا) کشته و ترور شدند.

اما بزرگواران موسی موسوی و احمد کاتب در معرض ضرب و تهدید و اذیت و اتهام به مزدوری برای (وهابیت) مواجه شدند.

و در این اواخر آیت الله العظمی محمد حسین فضل الله با اذیت و بدنام شدن و خلع مقام مرجعیت و اتهام به مزدوری برای آژانس اطلاعاتی امریکا از طرف منبرهای حسینیه و عزاداری مواجه گردید و در باره‏ی او کتاب‏هایی را نظیر کتاب (حوزه علمیه علیه انحراف رد می‏دهد..) بر ضد ایشان تالیف کردند، و خیلی چیزهای دیگر...

ای رفیق شیعه‏ام، آن‏ ترور و تعصب‏های کورکورانه که ذکر شد در زشت‏ترین صورت و اشکال خود صورت گرفت که یادآور دولت (صفوی) است که در گذشته بر ایران حکومت می‏کرد، و اقدام به سر بریدن و کشتار دسته‏جمعی و ترور ملیون‏ها سنی ایرانی می‏کردند، و آن‌ها را مجبور به پذیرش مذهب شیعه‏ی امامیه (صفوی) کرد، و این حوادث در ایران اتفاق افتاد است. و در اثنای حکومت صفوی بر عراق در عصر حاضر هم این حادثه اتفاق افتاد.

آن ترور و خفقان در واقع دولت بزرگ ترور و ارعاب (امریکا) و دست پرورده‏ی او (اسرائیل) را به یاد ما می‏اندازد که رئیس جمهور آن جورج بوش پسر؛ بعد از حادثه‏ی یازده سپتامبر با تمام وقاحت و صراحت وگستاخی گفت: «کسی که با ما نیست.. دشمن ما است».

 در حقیقت مذهب تشیع دوازده امامی وارد مذهب شیعه‏ی صفوی شدند، نه شیعه‏ی علوی، همان‏گونه که متفکر آزاده‏ و معروف شیعه (دکترعلی شریعتی) در کتاب (تشیع علوی..و تشیع صفوی) این موضوع را روشن کرده است.

آری.. احترام شیعه به مرجعیت و پایبند بودنش به آن چه از او صادر می‏شود قابل ستایش است، و اگر آن احترام و تقدیر به مرجعیّت از روی آگاهی و بصیرت عدم تعطیلی بخشش بزرگ الهی «عقل» باشد نوعی موفقیّت و است. ولی قرآن مجید بشریت را به تفکّر، تعقّل، بصیرت و تدبّر دعوت کرده است، نه به تبعیت و پیروی کورکورانه: «چراغ عقلت را خاموش کن و از من پیروی کن»، بلکه بخشش پروردگارت را «استخدام کن» در هر چیزی که پروردگارت را راضی گرداند، اکیداً غیر از پیامبرخداص هیچ متبوع و پیروی شده‏ای معصوم نیست.

یک دعوت مخلصانه برای نزدیک‏سازی شیعه وسنی

امروز امت اسلامی ما شامل تعداد زیادی مذاهب فکری و مدارس فقهی و نژادها و زبآن‌های مختلف است، بلکه در یک مذهب واحد تعداد زیادی مدارس فقهی وجود دارد، و بین آن‌ها اختلافات زیادی در احکام و آراء اجتهادی به چشم می‏خورد.

می‏توانیم چند نمونه‏ای از اوضاع کنونی سنّی را بیان کنم که بزرگ‌ترین مذهب اسلامی است و از لحاظ جمعیّت و پراکندگی در بالاترین سطح است. کشورهایی هستند که فقط یک مذهب می‏شناسند، مانند کشور مغرب عربی بزرگ که مردم آنجا ادر مورد حکام فقهی اهل سنّت در میان چهار مذهب فقهی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) تنها مذهب (مالکی) را به آغوش گرفته اند. هم‏ چنان‏ که در ترکیه، پاکستان، هند، و جمهوری‏های مسلمان نشین استقلال یافته از اتحاد شوروی (سابق) پیروان مذهب حنفی بیش از دیگر مذاهب انتشار یافته است. در گذشته‏های نه چندان دور اختلاف بین پیروان آن مذاهب داغ بود، حتی اختلاف به جایی رسیده بود که پشت سر یکدیگر نماز نمی‏خواندند، و در مساجد مخالفین عبادت نمی‏کردند. و در مساجد حرمین (مسجدالنبی و مسجدالحرام) اذان و قامت و نماز بر اساس هر چهار مذهب اهل سنّت اقامه می‏شد.

اضافه می‏کنم که اختلاف در مسائل فقهی به قضایای ازدواج و خویشاوندی سببی هم سرایت کرده‏ بود، در بعضی از کشورهای عربی، حنفی ازدواج دخترش با مرد شافعی را رد می‏کرد، و بالعکس. و حنبلی پشت سر مالکی نماز نمی‏خواند، حال آن‏که آن چهار امام بزرگوار برخی شاگرد برخی دیگر بوده‏اند، اما میان پیروان آن‌ها اختلاف بوجود آمده است.

امروز به نظر می‌رسد که پیروان مذاهب سنی به قدری که به دلایل شرعی برگرفته از قرآن و سنت اهتمام می‏دهند؛ به مذهب گرایی فقهی اهتمام نمی‏دهند، بویژه جوانان متدیّن، به این جهت که همه‏ی آن‌ها از مسئله‏ی مذهب‏گرایی صرف‏نظرکرده‌اند، و حتی گاهی فقهای یک مذهب بر اساس دیگر مذاهب اهل سنّت فتوا می‏دهند، و با این کار از مکتب فقهی خود تجاوز می‏کند.

اینک دانشمند بزرگوار (دکتر یوسف قرضاوی) اگر رأیی را نزدیک‏تر به حق و درست‏تر تشخیص دهد از همه‏ مذاهب سنی برمی‏گیرد، حال آنکه او (حنفی) مذهب است. و سایر فقهای معاصر را بر او قیاس کن، چون دیگر اختلاف مذهبی نزد آنان آنگونه که در میان گذشتگان مشکل‏ساز بوده؛ نیست، بلکه همه مسائل به دلیل شرعی سرچشمه گرفته از دو اصل بزرگ (کتاب و سنت) بر می‏گردد.

مسأله نزد شیعه نیز چنین است، زیرا آن‌ها هم به نوبه‏ی خود به چند مذهب فکری و مدرسه تقسیم شدند، دوانزده امامی (امامیه) که نزد شیعیان جهان از همه‏ی مدارس آنان بزرگ‏تر و شامل‏تر است، سپس (زیدیه) در یمن، و (اسماعیلیه) در شبه قاره‏ی هند و در قسمتی از کشورهای شام وجود دارد.

و حتی تنها در یک مذهب شیعه بیش‏تر از یک مدرسه‏ی فقهی وجود دارد. بعنوان نمونه مذهب (امامیه) موجود در کشورهای خلیج عربی و در جمهوری اسلامی ایران را در نظر بگیر که پیروان‌شان به دو قسمت (اصول‏گرا) و (اخباریه) تقسیم می‏شوند، و گاهی فرقه‏ی (شیخیه) هم به آن‌ها اضافه می‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏شود که در برخی مناطق احساء و عراق وجود دارند.

 اختلاف میان آن فرقه‏ها در گذشته تا حد جنگ و درگیری و انگشت نما کردن و افتراء و اتهام زدن پیش رفت تا این ‏که شیخ (یوسف بحرانی) آمد و تلاش کرد و توانست با یکی از کتاب‏های معروف خود در میان آن دو مدرسه توافق حاصل کند، و بعد از او تعداد زیادی از فقهای امامیه به این راه ادامه دادند، و همان‏گونه که نزد اهل سنت و جماعت اتفاق افتاد، پیروان مذهب امامیه پارافراتر از اختلاف مذهبی و فقهی گذاشتند، صاحبان مدرسه‏ی اصولی نزد شیعه بزرگتر، غالب‏تر و عام‏ترگردیدند، بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت که از جانب مدرسه‏ی اصولی‏ها راهنمایی می‏شود، و آن‏جا تنها شیعه قدرت دارد، مخصوصا شیعه‏ی امامیه، و در مسائل عبادی و شئون زندگی خویش به مرجع علمی و فقیه جامع الشرایط که آو شروط عبارتند از (آگاه‏تر بودن، پاکی، عدالت.. تا آخر) مراجعه می‏کنند.

 اما اختلاف بین شیعه و سنّی آنگونه که برخی گمان می‏برند تنها در فروع نیست ، بلکه گاهی به اصول اعتقادی هم سرایت می‏کند که اختلاف در اصول اختلاف در مسئله‏ا‏ی فقهی فرعی همچون قضیه‏ی (ازواج موقّت یا صیغه) نیست که شیعه آن ‏را مباح می‏پندارند، و سنی حرام می‏دانند، این مسئله‏ای نیست که لازم باشد زیاد روی آن توقف شود، هردو طایفه در این مسئله دلیل شرعی دارند، اما قضیه‏ی مهم‏تر مسئله‏ی (اصول) است، مثلا شیعه امامت تعیین شده را یک مسئله‏ی جوهری و اساسی در مذهب امامیه می‏دانند و ادعا می‏کنند که به امامت امام علیس و فرزندانش تا امام دوازدهم با نص صریح خداوند متعال منصوب شده‏اند، و امامت یکی از ارکان آن مذهب است.

 ولی در مقابل؛ اهل سنت (امامت) را یکی از ارکان دین به حساب نمی‏آورند، همان‏گونه که معتقد به منصوص بودن امامت (علی) و فرزندانشش از طرف خدا نیستند، لیکن آنان را ائمه‏ی بزرگوار دین و صاحب جایگاه و نسب شریف و از اهل بیت پیامبرص و دارای بزرگواری و احترام می‏دانند؛ لیکن امامت تعیین شده به آن‌ها اختصاص ندارد همان‏گونه که شیعه ادعا می‏کنند، بلکه اهل سنّت تا مرز برتری دادن ابوبکر و عمر و عثمان بر امام علیش پیش می‏روند، و این امر نزد اهل سنّت معروف و مشهور است.

در رابطه با قضیه‏ی (معصوم بودن ائمه) شیعه اعتقاد دارند که یکی از ضروریات مذهب امامیه است، از این رو به اقوال ائمه تمسّک می‏جویند و گفتار آن‌ها را در سطح فرموده‏های رسول خداص محسوب می‏کنند، و از دیدگاه شیعه امامیه تشریع و قانون‏گذاری از زمان پنهان شدن امام (مهدی) در غیبت کبری متوقف شده است.

اما اهل سنت به معصوم بودن ائمه اعتقاد ندارند، چون معصوم فقط پیامبرص است، و دین زمانی که پیامبرص از دنیا رحلت فرمودند تکمیل گردید.

 این تصور در مسئله‏ی معصوم بودن ائمه بر قضیه‏ا‏ی دیگر سایه افکنده که در آن اختلاف واضحی میان آن دو فرقه پدید آمد، که قضیه‏ی (جرح و تعدیل) است، یعنی از اعتبار انداختن راوی حدیث و تأیید صداقت راوی – که مخصوص راویان حدیث پیامبر بزرگص است، و می‏توانیم آن مصطلح را به زبان معاصر به مسئله‏ی (معیارها و یا تصحیح و بهاگذاری) نامگذاری کنیم که مخصوص رجال و راویان حدیث است، با همه اشخاصی که در میان آنان است؛ از صحابه که افتخار مصاحبت با پیامبرص داشته‏اند، و احادیث زیادی را در رابطه با تمام شئون زندگی و دین روایت کرده اند.

اهل سنت در گرفتن و پذیرفتن حدیث و روایت، همه افراد صحابه را عادل می‏دانند. نمی‏خواهم وارد بحث تعریف شوم که صحابه چه کسی است؟ اما نکته شایان ذکر ایم‏که در مورد تعریف صحابه میان سنّی و شیعه اختلاف نظر هست، هرکدام از آن دو دسته قسمتی از اصحاب را تزکیه می‏کنند که آن قسمت دیگر آن‌ها را تزکیه نمی‏کنند و قبول ندارند، که به عنوان مثال نه به صورت انحصاری ابوبکر و عمر و عثمان و ابوهریره از جمله آن‌ها هستند که شیعه روایت‌شان را قبول ندارند، اضافه بر آن؛ کتاب‏های حدیث حاوی روایاتی هستند که از راه آن بزرگ مردان و غیر آن‌ها به ما رسیده، و در روایات شک افتاده است، از این رو می‏بینیم که اهل سنّت احادیث (کلینی) را قبول ندارند مگر این‏که آن حدیث با احادیث کتاب‌های صحیح اهل سنّت موافقت داشته باشد، شیعه نیز در عدم قبول کتاب‌های امام (بخاری) و امام (مسلم) بدین‏سان عمل می‏کنند، مگر این‏که موافق باشد با آن‏چه نزد آنان معتبر است.

و این قضیه بر بخش عمده‏ای از مسائل فقه و حدیث نتیجه‏ی معکوس داده است، و سبب آن - به اصطلاح جدید- اختلاف در معیارها و تصحیح‌ها و یا (جرح و تعدیل) خاص به اهل حدیث و راویان آن است.

به نظر می‌رسد که آن مسئله اینجا کم خطرتر از مسئله‏ی تحریف قرآن باشد که در تاریخ امّت اسلامی مناقشات طولانی و مناظرات زیادی بر آن جریان داشته است، به این جهت اهل سنت و جماعت شیعه‏ی امامیه را متهم به مقوله‏ی تحریف قرآن می‏کنند که در میان تفاسیر علمای شیعه ثبت شده است، و در آن کتاب‏ها چند نمونه از آن تحریف‏های دروغ و غیر واقعی را ذکر کرده‏اند، از قبیل کتاب (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) تالیف نووی طبرسی.

 هر چند که اغلب مسلمانان امروز از شیعه و سنی قایل به محفوظ و مصون بودن قرآن کریم از تحریف هستند.

و هرگاه به مسائل عبادتی همچون (روزه) بنگریم می‏بینیم که اختلاف به طبیعت لغت عربی برمی‏گردد، و تنها کلمه‏ی(الی) منجر به اختلاف در یک قضیه گردید.

 اهل سنت و جماعت از کلمه‏ی‏ «فطر» بعد از روزه گرفتن مذکور در آیه‏ی شریفه‏ی (بقره:187) که می‏فرماید:

﴿ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ ١٨٧﴾.

«سپس روزه را تا شب ادامه دهید».

استنباط می‏کنند که آن (الی) حدی است، یعنی: به محض غروب خورشید زمان افطاراست، اما شیعه از آن چنین فهمیده‏اند که (الی) برای (غایت) است، و گریزی از وارد شدن زمان غایت در مغیّا نیست، یعنی ورود جزئی از شب (حدود یکربع ساعت بعد از غروب) اجباری است، آنگاه فطر و روزه شکستن واجب می‏گردد، و بقیه‏ی مسائل فقهی را از جمله مسئله‏ی وضو یا طهارت و حیض و غیره یک اختلاف علمی است که ناشی از اجتهاد در فهم متن قرآن مجید است.

من معتقدم که شیعه نمی‏خواهند مخالف سنی باشند، و همچنان سنی دوست ندارند که در آن قضایای علمی با شیعه مخالفت داشته باشند، پس اختلاف در فهم کلام الهی ناگزیر بوقوع می‏پیوندد.

از اینجا من می‏گویم اگر از مسائلی که ما را متفرق می‏کند بپرهیزیم، برای فرزندان هردو دسته ممکن خواهد بود حد اقل در قضایای اختصاصی خودشان همدیگر را یاری کنند، و نوعی نزدیک‏سازی بوجود ‏آورد، بعنوان مثال

اولا: ما فرزندان معاصر مسئولیت جنگ‏های خونینی را بر عهده ندارم که در عصر صحابه‏ی کرام اتفاق افتاده و درباره‏ی آن‌ها از ما سؤال نمی‏شود- خداوند به همه‏ی ما چنین توصیه فرموده‏ است:

﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡ‍َٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١٣٤﴾ [البقرة: 134]

«به هر حال، جنگ و جدل درباره آنان چرا؟!) ایشان قومی بودند که مردند و رفتند، آنچه به چنگ آوردند متعلّق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ آورده‌اید، از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود».

هرگاه در آن مسئله توافق حاصل گردید؛ حتماً در فراهم کردن عوامل و اسباب آشتی‏دهی و نزدیک‏سازی میان شیعه و سنی قدمی به جلو برداشته‏ایم.

دوم: هیچ‏کدام از ما فساد اداری و مالی و اخلاقی را در جوامع اسلامی و مسلمین دوست نداریم، پس برای مبارزه با آن بیماری که ویژگی‌های انسان و زندگی آینده‏اش را تخریب و ویران می‏کند بیایید همکاری کنیم.

سوم: در مقابل خطراتی که عموما ما مسلمانان را در این منطقه از جهان احاطه کرده‏اند بصورت یک صف واحد ایستادگی کنیم، چرا که دشمنان خدا و پیامبرص (شیعه و سنی) بودن ما را در نظر نمی‏گیرند، بلکه در نظر آن‌ها همه ما مسلمان هستیم، و در یک کلمه خلاصه می‏شویم، و به خاطر آن قرآن در سوره‏ی انفال توجه ما را به آن قضیه‏ی سرنوشت‏سازجلب می‏کند:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَفَسَادٞ كَبِيرٞ٧٣﴾ [الأنفال: 73] «و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان همرأی و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد».

پس گزیری از وحدت و تعاون بر نشر اسلام و دعوت به سوی آن در این جهان آشفته و پریشان نیست، این قدم سوم بود در مسئله‏ی نزدیک‏سازی.

چهارم: دعوت به سوی گفتگوی سازنده میان پیروان آن دو مذهب بزرگ و پرهیز از مسائل تنش‏زا و تعصب و طائفه‏گری که جز تفرقه و اختلاف و جنگ و جدال بهره‏ای را برای ما در برندارد. ای سروران برای ما کافی است از جنگ‏های دو عهد عثمانی و صفوی عبرت بگیریم. جنگ‌هایی که پارچه تنه‏ی اسلام را پاره پاره کردند، گفتگو یک مبدأ و اصل مشروع اسلامی ریشه‏دار است، ننگ است بر ما که می‏بینیم گفتگو در بین کلیسا‏های مختلف و مذاهب نصرانی متعدد مفید و مثمر ثمر واقع می‏شود، ولی بر ما اهل اسلام سخت و دشوار است که با هم به گفتگو بنشینیم، پس به همه نوع گفتگوی فردی یا جمعی در همه سطوح و در اطراف مسائل مورد اختلاف به گفتگو دعوت می‏کنم. و اینجا قبل از همه نوبت علمای دین است، آن‌ها در آن خصوص الگوی خوبی هستند.

پنجم: دعوت بسوی احترام و رعایت حقوق و کرامت انسان؛ هر مذهب یا نژاد و زبانی داشته باشد، و از طایفه‏گری، گزینش، حزب‏گرایی و شلی و سستی دور باشیم، و بدین ترتیب دعوت بسوی آزاد اندیشی و آزادی فکر و عقیده و آزادی نقدسازنده دعوت کنیم، که این‏ها و مسائلی دیگر که خداوند ما را به حفظ و صیانت از آن‌ها توصیه فرموده، و می‏فرماید:

﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ ٧٠﴾ [الإسراء: 70].

«ما آدمیزادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) مورد اکرام قرار داده‏ایم....»

پس همه‏ی بنی‏آدم بدون فرق و جدایی و بدون امتیاز‏بندی بین جنس یا رنگ یا نژاد نزد خدا گرامی هستند.

 ششم: برای هوشیاری و بیداری بخشیدن به کشورهای عربی و اسلامی به طور عموم تلاش کنیم و تلاش نماییم، دور از فضای طایفه‏گری مبغوض و تجزیه طلبی، و پرهیز از تمام صورت‏ها و اشکال ارعاب و افراط و خشونت‏مآبی و سختگیری منفی، چرا که در غیر این‏صورت منجر به تشکیل دریایی از خون در کشورهای اسلامی می‏شود که نه آرام می‏گیرد و نه کوتاهی می‏آیند.

هفتم: کاشت مبادی گذشت و انسانیت، به هنگام ارتباط بین افراد این دو مذهب بزرگ، بخواهد یا نخواهد مسلمان برادر مسلمان است، همان‏گونه که در قرآن کریم آمده است، مؤمنان همه با هم برادرند، آن‌ها همه اهل یک دین، و دارای یک پیامبرص و یک قبله هستند، موضع‏گیری امیرمؤمنان علی بن ابی طالبس بهترین الگو است، او در پرداختن به جنگ با خوارج که بر او شوریده بودند با شتاب عمل نکرد، و به آن‌ها گفت: «شما را از نماز خواندن در مساجدی که مربوط به ما است منع نمی‏کنیم، و شما را از برگشتن بازنمی‏داریم، و تا شما اقدام به جنگ نکنید وارد جنگ باشما نمی‏شوم..» وقتی‏ که خوارج خون حرام را ریختند و شمشیر را مقابل آنان کشیدند، بر امیرمؤمنان واجب گردید که با آن‌ها بجنگد و دست آن‌ها را کوتاه کند، تا این که به دست یکی از خوارج گمراه به شهادت رسید.

هشتم: گریزی از تقویت اعتماد بین پیروان این دو مذهب نیست، هرگاه اینجا نوعی تبادل اعتماد مبتنی بر صراحت‏ و راستگویی وجود نداشته باشد، ممکن نیست که رویکرد دو جانبه اتفاق بیفتد، پس نباید یکی از آن‌ها با طرف مقابل خیانت کند، و نباید طرف را متهم کنند، و نسبت به نیات طرف بدگمان باشند، زیرا محل نیّات قلب است و خداوند حتی از صاحب قلب‏ها به‏آن‌ها آگاه‏تر است، ما حق نداریم جز بر ظاهر حکم کنیم، آن‏چه امروز و قبل از هر چیز برای ما مطلوب است تصریح و راستگویی است، اوّل صراحت‏گویی و صداقت، سپس دست دادن و ارتباط.

قطعاً وجود تبادل اعتماد و اطمینان متقابل برای شروع آشتی‏دهی و تقریب بین شیعه وسنی امری اساسی است. در اینجا گفتگویی را ذکر می‏کنم که در بین حکیم چینی و شاگردش دایرگردید، شاگرد از معلمش پرسید:

 ای استاد شایسته! به من بگو دولت‏ها بر اساس چه چیزی استوار هستند؟

 حکیم در جواب گفت: بر اساس سه چیز: لشکر، سپس کار و بعد اعتماد.

 شاگردگفت: هرگاه بخواهیم یکی از این سه چیز را رها کنیم از کدام‏یک دست بکشیم بهتر است؟

حکیم گفت: از لشکر.

شاگرد گفت: اگر بخواهیم از دوّمی دست بکشیم از میان آن دو که باقی ماند از کدام دست بکشیم؟

حکیم گفت: از کار، اما ای شاگرد نجیب ممکن نیست که از اعتماد دست بکشیم و دولت همچنان پابرجا باقی بماند، چون مردم تنها به وسیله‏ی آن چه نزد خود دارند از تبادل اعتماد و محبت کنار هم زندگی و داد و ستد می‏کنند.

 و این مصداق ما پیروان آن دو مذهب بزرگ در منطقه‏ی عربی و اسلامی است، و خلاصه این که آن نکته مصداق احوال و اوضاع ماست. بدیهی است که بر ماست ابتدا به مصلحت وطن و سرزمینمان بیندیشیم، سپس مصلحت فرزندان و ملتمان را در نظر داشته باشیم و بدان بیندیشیم، و پیش از همه و بعد از همه به فکر مصلحت دین اسلام عزیز باشیم که خداوند به وسیله‏ی آن ما را عزیز کرده و عزّت بخشیده است. سپس لازم است همه بدانیم که ما همه مسافران یک کشتی هستیم، هرگاه که کف کشتی سوراخ شود آن‏که در طبقه‏ی بالای کشتی هم قرار گرفته نجات نخواهد یافت.

مطالب فوق یک دعوت راست و درست و مخلصانه است از همه‏ی امّت اسلامی خواستارم به اسباب و عوامل نزدیک‏سازی توجه کنند و در مورد آن بیندیشند برای بناسازی آینده‏ای وسیع و با گذشت و اعتماد بیش‏تر تلاش نمایند، و باید در اموری که مورد اتفاق همه است با هم همکاری کنیم، و در اموری که در آن‌ها اختلاف داریم معذرت یکدیگر را پذیرا باشیم.

از خدای متعال خواستارم که دست همه‏ی ما را به سوی راه‏های خیر و امنیت و صلح برای وطن و امت اسلامی بزرگمان بگیرد.

پایان

و بعد. سرنوشت همه‌ی انسان‌ها فقط به این دین بزرگ وابسته شده است؛ ولی مطابق با آن‏چه پیامبرص برای ما آورده، نه بر طبق آن چه علمای ادیان و مذاهب و فرقه‏ها. به هیچ انسانی سود و منفعت نمی‌رسد، در هر زمان و مکانی که قرار گرفته باشد که در روز قیامت نزد خداوند پروردگار جهان عذر بیاورد و بگوید:

﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا٦٨﴾[الأحزاب: 67-68]

«و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و گمراه کرده‌اند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب کن، و ایشان را کاملاً از رحمت خود به دور دار (و کمترین ترحّمی بدیشان منما)».

 حقیقت قضیه‏ی اعتقاد یک مسئله‏ی بسیار مهم و بزرگ است، زیرا مسئله‏ی اعتقاد سرنوشت دنیا و آخرت است، هرگاه تصور در اعتقاد و در امور مربوط به عبادت نادرست باشد، در حکم کردن بر دیگران هم نادرست خواهد بود، اما در آخرت قضیه خیلی مهم‏تر است، چون در آخرت سرنوشت و فرجام یا بسوی بهشت است یا جهنم (اعاذناالله).

ای شیعه‌ی آزاد، عاقل و منصف، این‏ها حقایق علمی و قواعد فکری وعقلی و اساسیات منطقی هستند، که خواستم آن‌ها را پیش روی تو بگذارم به امید این‏که خداوند منّان تو را موفق به عمل به آن‌ها و تفکر و اندیشه زیاد و مفید گرداند، و به دور از تعصب، خودگیری وسخت‏گیری برای موروثیات آباء و اجداد، و یا متأثر شدن به محیط خانواده و محیط زندگی به آن‌ها فکر کنی بدان امید که خداوند توفیق استفاده مثمر از آن را به شما عنایت فرماید و به آن‌ها بیاندیشی، پس مسئولیت در اصل و اساس فردی است:

﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا١٤﴾ [الإسراء: 13 - 14].

«ما اعمال هرکسی را (همچون گردن‌بند) به گردنش آویخته‌ایم (و او را گروگان کردار و عهده‌دار رفتارش ساخته‌ایم) و در روز قیامت کتابی را (که کارنامه اعمال او است) برای وی بیرون می‌آوریم که گشوده به (دست) او می‌رسد. (در آن روز بدو گفته می‌شود:) کتاب (اعمال) خود را بخوان (و سعادت یا شقاوت خویش را بدان). کافی است که خودت امروز حسابگر خویشتن باشی».

این کلام برادر دوست‏دار و مخلصی است که برای برادران شیعه‌اش تمنا و آرزوی نیل به همه خیر و خوبی‏ها را دارد، آن‏هم در زمانی‏که دوستداران و مخلصان کم‏یابند.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

1. - از مقدمه‏ی كتاب حسین موسوی **(لله ثم للتاريخ).** [↑](#footnote-ref-1)
2. - كتاب "ثم أبصرت الحقيقة"، ص (11،12) [↑](#footnote-ref-2)
3. - كتاب **ثم أبصرت الحقيقة،** ص (11،12) [↑](#footnote-ref-3)
4. - نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-4)
5. - اصول الكافی (1/260) چاپ دار صعب ودار التعارف بیروت - لبنان 1401ﻫ. [↑](#footnote-ref-5)
6. - كتاب "نهج البلاغه" ص (322) چاپ **دار الحديث، قاهرة.** [↑](#footnote-ref-6)
7. - كتاب "نهج البلاغه" ص (322) چاپ دار الحدیث، قاهره. [↑](#footnote-ref-7)
8. - كتاب إعلام الوری بأعلام الهدی تالیف: طبرسی نگاه كن**.** [↑](#footnote-ref-8)
9. - تهذیب الأحكام طوسی (2/380) كتاب المیراث، چاپ تهران. [↑](#footnote-ref-9)
10. - **الكافي في الفروع، باب المتوفي عنها زوجها المدخول بها أين تعتدُّ؟** (2/311) چاپ هند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - کتاب إعلام الورى بأعلام الهدى طبرسی، ص(203)، چاپ دار المعرفه، لبنان [↑](#footnote-ref-11)